



چهارشنبه یا

منظمه هر حوم جلال الدین دری

با مبلغ بهائی

اهداء :

این کتاب به پیشگاه مقدس فرمانروای کل جهان
جان عالم امکان مظاہر شکوه و قدرت یزدان
جلوه گاه معانی قرآن

اعلیحضرت اقدس امام زمان (عج) اهداء میگردد
امید است که ازفضل و کرم بامضاء قبول آن حضرت
مفتخر شوم و ثوابی هم بر روح مؤلف بزرگوار برسد .

خادم نشریات مذهبی
شمس فراهانی

چهار شب جمیعه

نگارش

جلال دری



تهران بازار بین المللی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

در چهار سال قبل شاید کمی بیشتر این بنده دعوت شدم به مجلسی که
تشکیل آن مجلس برای مذا کرات مذهبی و بیان اختلافات دینی بود.
این محضر مرکب بود از عده‌ای بهائی و چند نفر مسلمان.
مبلغ بهائی در این محضر موسوم بود به علیم‌الاسلام.

در حدود بیست جلسه متولیان بین بنده و این مبلغ بهائی مذاکراتی
شدوی برای هیچیک از طرفین نتیجه‌ حاصل نشد.
از آن تاریخ اغلب مایل بودم که این رشته بحث ناتمام را روزی
تمام کنم.

تادرسنۀ هزار و سیصد پنجاه و دو که مشغول نگارش این یادداشت‌ها
هستم حسن تصادف‌من ابا یک‌تقریباً از محترمین این فرقه که سابقاً هم خدمتشان
ارادت داشتم در مجلسی جمع نمود.

این مجلس بر سبیل پیش آمد مذاکرات سبب شد که در نقطه‌ دیگری
نیز جلساتی تشکیل گردد.

افرادی که از این جلسات حضور داشتند مرکب از چهار تن بود
از وقتی که بمن اعلام شد که بچنین مجلسی ورود خواهم نمود تمام
سعی و کوشش بنده این بود که خود را طوری مهیا نمایم که در آن مجلس از
هر گونه اغراض شخصی خالی بوده و فقط برای کشف حقیقت ورود نمایم
خالق بشر را شاهد می‌گیرم که موقع ورود در این مجلس که نمیدانم

تقریظ حضرت مستطاب آقای آقامیرزا مهدی آستیانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

ادع الى سبیل ربک بالحكمة والموعظة الحسنة وجادههم
بالتى هي احسن يا اخوان الصفا وخلان الوفا وطلاب الحق والحقيقة
اعلموا ان هذا الكتاب المستطاب ينطلق بالحق والصواب وهو لا بطل
طريق الفرقه الضاله المضلله فصل الخطاب لانه يكشف اللثام عن
مخبات اسرار الشريعة الحقة المحمدية (ص) وموقدانوالهداية
على منار الطريقه القويمه الاحمديه عليهآلاف الثناء والتمجيد و
يحق الحق ويبطل الباطل ان الباطل كان زهوقا فليعرف قدره ولا
يرخص مهره وله درمهئنه وعليه اجره مصنفه.

فارسي کو گرچه تازی خو شر است عشق را خود صدزبان دیگراست
بمتضای خیر الكلام ما قول ودل درو صداین کتاب مستطاب و مؤلف
منیف که هادی طریق حق وصواب است و درا بطال طریقہ فرقہ ضاله مضله
ادل دلائل واوثق وسائل میباشد به بیت مشنوی و فرموده مولوی معنوی
اقتصار میورزم و دوام توفیقات مؤلف و حترم و داشمند مکرم را از خدای
متعال مسئلت مینمایم .

گردلیلت باید ازوی رخ متاب «
آفتتاب آمد دلیل آفتتاب
وانا الاحقر الفانی مهدی المدرس الاشتیانی

مذاکرات بقعه کدامیک از طرفین و در چند جلسه خاتمه پیدا نموده و
بالآخره بکجا خواهد کشیداً بدأ مقصودی ندارم.

ایدیاست که هر کس در این اوراق نظر فرماید خالی از تعصب بوده
وازمکالمه بین دونفر که قطعاً یک طرفش بی غرض است استفاده نماید
(من نمیدانم شاید طرفمن هم بی غرض بوده و برای خدا حرف میزده است)
تذکر دیگر آنکه من پس از نوشتن این اوراق با همین عباراتی که خوانده
محترم مطالعه میکند در حضور هناظر بهائی خود قسمتی از این یادداشتها
را قرائت نموده که مضمون بیانات ایشان و عرايسن اینجا نباید باشد که از روی مطالعه و نظریات شخصی
این اوراق جمع آوری شده باشد نه آنکه از روی مطالعه باشم
از قول ایشان یاخود در موقع تحریر چیزی زیاد نموده و یا کم کرده باشم
 فقط آیات و اقوال علماء که در موقع مذاکره بطور اشاره ذکر کرده بودم
بعداً در موقع کتابت از روی کتب مستنده تاحدی مشروح تر نگارش یافت

پیاریخ شب جمعه هفدهم شوال ۱۳۵۲ هجری

ساعت شش بعد از ظهر است خانه‌ای که من وارد میشوم در یکی از
خیابانهای معروف تهران واقع است.
اطاق محل اجتماع، اطاقي است تحتانی و از حیث لوازم و اثاث معموله
تقریباً متوسط است.

مستخدم برای روش کردن چراغ و بخاری عازم شد آقائی که قبل
آنجا بودند بشخصه این دوامر را انجام نموده بعد مر اخطاب نمودند.
میزان تحصیلات شما چیست؟

نگارنده - سیر تحصیلی خود را ذکر نمودم.

آقای مشارالیه - شما بالاین فرقه هیچ صحبت نموده اید؟
نگارنده - بلی یکمرتبه.
آقای مشارالیه - کتب این فرقه را دیده اید؟
نگارنده - بعضی از کتب آنها را دیده ام.
آقای مشارالیه - اگر کتب این فرقه را دیده اید پس مقصود شما
چیست؟
قبل از آنکه من مبادرت بجواب کنم باز همان آقافر مودت دایقان را
دیده اید ...؟
نگارنده - بلی دیده ام.
آقای مشارالیه - کتاب ایقان بسیار مهم و هر سطح معانی
بسیار دارد.
نگارنده - تاحدی ایتظور است که مهربانیم.
آقای مشارالیه - مقصود شما چیست؟
نگارنده - بنده مایلم بدانم چه چیز شما را مجدوب نموده و با
کدام دلیل تسلیم تعالیم بهاءالله شده اید و بالنتیجه در سلک بهائی منسلک
گشته اید؟
آقای مشارالیه - چندین فقره خوابهای نقل کردن که در اوان
تحصیل در فرنگ و بعد در ایران دیده بودند و بعقیده خودشان مکاشفاتی در
اثبات طریقه خود داشتند و چون موضوع خواب برای کسی حجت نیست
لذا از ذکر آنها خودداری مینمایم.
در ضمن اینکه آقای مذکور محترم خوابهای خود را نقل مینمودند
و در حدود نیم ساعت هم طول گشیده بود در بخش خانه باز شده و یک آقای

وتعالیم حضرت محمد بن عبد الله علیه السلام و معتقدم که قوانین قرآن مجتبی جامعه
ومسعد بشر است .

مبلغ بهائی من بهائی معتقد به الم حضرت بهاء الله . کتاب آسمانی
من اقدس و قوانین حضرت بهاء الله را نجات دهنده علامه میدانم .
اکنون در چه زمینه میل دارید بحث کنیم .

نگارنده - چنانچه قبل اعرض کردم قوانین اسلام را مسعد جامعه
میدانم و برخلاف قوانین یهود و نصاری و سایر ملل متنوعه علماء و علماء
نقصی در قوانین اسلام نمی بینم تا خود را محتاج بمقنن جدیدی بدانم .
مبلغ بهائی پس شما میل دارید در فلسفه اجتماع وارد شویم .

نگارنده اسمش را هر چه میخواهید بگذارید من غرض اظهار
فضیلت نیست لذا با سیاست و لغات دیگر تفوہ نمیکنم فقط افتخار من این
است که از دریاهای بی پایان قرآن چند قطه چشیده ام .

مبلغ بهائی در اسلام قوانینی است که البته برای عصر حکومت
اسلام مفید و برای جامعه در آن عصر نافع بوده ولی چون دور قرآن تمام
شده و امروز عصر حکومت اقدس است بالقطعه و بالطبعی آن قوانین
اسلامی دیگر عملی نیست .

یکی از اصول و قوانینی که در اسلام بوده و امروز عملی نیست و
جوامع و ملز زیر بار آن نمی روند عدم تساوی حقوقی افراد است در
مقابل قانون .

متوسط القاوه که سابقاً ایشان را دیده و میشناختم وارد شدند .
این آقا که اصلاً از اهل خراسان و بسیار فاضل و مخصوصاً ادبیاتشان
بسیار خوب است سابق معمم و فعلاً مکلا هستند از مبلغین زبردست و با
اطلاع فرقه بهائی میباشد و از قراری که در یکی از جلسات خودشان
فرهودند در لجه نجع آوری آیات چون متخصص در فن ادبیات هستند
عضویت داشته اند .

پس از تعارفات معمولی اولین جلسه مذاکرات ما باین نحو شروع
شده و افراد جلسه از ایقرا راند .

آقای سابق الذکر - نگارنده - یکنفر دیگر - مبلغ بهائی .
خواننده عزیز من از تقدیم این یادداشتها به مردمان وهم مذهبان
خود هیچ غرضی از قبیل تحصیل عنوان و کسب شهرت یا ایجاد عادات بین
افراد ندارم لذا از ذکر اسم خود و سایر افراد بکلی خودداری مینمایم .
نگارنده - خطاب بمبلغ بهائی شما نبی را چه تعریف میکنید و
عنوان نبی در جامعه چیست و جامعه چه احتیاجی به نبی دارد .

مبلغ بهائی - ما با شما در یک اموری اتفاق داشته و در یک قسمت
اختلاف داریم خوب است در مورد اختلاف بحث شود .

نگارنده - خواهش میکنم از اتفاق وقت و ورود در حالات دجال
واخباری سوتیه و تاویلات مختلفه خودداری فرمائید زیرا من مسلمانی
هستم که دین خود را بوط بدجال و خرش نمیدانم .

مبلغ بهائی - خود تافرا معرفی کنید .
نگارنده - بنده مسلمان کتاب آسمانی من قرآن و در تحت تربیت

زیرا اسلام در مقابله قوانین موضوع خود افراد زن و مرد را بنظر تساوی نگاه نکرده و در مراحل متعدده از شئون زندگانی زن را کوچک آنگاشته و بظیریست نگریسته است با تفاوت تمام علمای اسلام شهادت و نفرزن مطابق است با شهادت یکنفر مرد.

در مقام تقسیم ارث زن نصف مرد از حقوق ارثی خود استفاده می‌کند زن ولایت بر فرزند خود ندارد با آنکه در تربیت فرزند زن زحمات بی‌متهمی کشد.

زن در اسلام از تحصیل علوم محروم است چنانچه آقامیدانند (اشاره بهمن) در کتاب مسائل که مدرک فقه شیعه است باب مخصوصی است در اینکه کتاب و نوشتن برای زن مکروه است.

در اینجا آقای مبلغ بهائی و رود فرمودند در یک سلسه بیانات خطابی و دلسوی شدید برای حوزه نسوان و باحر کات شدید رست و سرخطابات خود را تأکید و تأیید می‌فرمودند حال آنکه من در ابتدای ورود از ایشان خواستار شدم که بکلی مقصود فهم حقایق از روی برهان و استدلال باشد یعنی طرفین از نازک کاری های آخوندی و ورود در خطابات و مقالاته خودداری نمائیم.

المبهه من با ایشان حق میدهم زیرا مأمور و مبلغ هستند و برای اینکه بصاحب خانه بفهمانند که خوب از عهدہ مأموریت برآمده اند باین قسم ریزه کاری های آخوندی و باصطلاح فارسی تر و فوت کاسه گری مباردت می‌کنند.

نگارنده - یکی از دعاوی حتمیه مسلمانان این است که حکام

اسلام موافق اصل فطرت وضع شده و باز ما معتقدیم که جهه مزیت قانون آسمانی بر قانون بشری همین نکته است زیرا قائد عذمه حق چون بمبدع وحی اتصال دارد و از خطاطم حفظ است قوانین موضوعه او بطبق ساختمان طبیعت و به نسبت خلقت وضع گردیده و همین اصل بازیک میزانی است برای شناختن حق از باطل یعنی اگر قائدی بنام تأسیس مذهب قوانینی را بخداوند نسبت داد و آن قوانین برخلاف قواعد طبیعی و قابل اجراء عمل نبود ماجمکنیم بکتب دعوا مدعی.

چه خدائیکه عالم بمصالح و قادر بر هر چیز است و احاطه بر تمام عوالم ظاهر و باطن دارد خطب و اشتباه ازا و انشا نمی‌شود.

بالاین مقدمه جسار تأمین و میدارد آیا قانون اسلام افرادی را که از حيث ساختمان طبیعی مساوی هستند بیک نظر نگاه نکرده؟ یعنی برای شرقی و غربی فرق قائل شده؟ بین عرب و عجم امتیاز گذاشته؟ برای دهاتی و شهری و حکم متفاوت در یک موضع داده؟ یا آنکه فقط بین زن و مرد که از حيث قوای طبیعی مختلف هستند این فرق را قائل گردیده بلي اگر اسلام افراد متساوی الخلقه را متفاوت نگریسته بود یعنی عرب را مثلاً بر سایر اقوام مزیت داده بود این اعتراض مورده است و حال آنکه قرآن بالاین عبارت «ان اگر مکمک عند الله القیکم» میزان فضیلت را تعیین نموده و حضرت ختمی مرتبت در این مقام میفرماید «لافخر للعرب على العجم و للعجم على العرب الا بالعلم والتفقى» و برای سلسه هر گونه مفاخر از شخص خود میفرماید «ان اسید ولد آدم لا فخر» زیرا در اسلام مواعظ الهیه باعث افتخار و مزیت نیست فقط ملکات حمیده اکتسابی که ناشی از

عمل افراد و عبارت از علم و تقوی است موجب افتخار است.

اماراجع بعدم تساوی زن و مرد در مقابله قانون تیجه امتیازی است که طبیعت بین این دو طبقه بودیعیت گذارد و بزبان دیگر این امتیاز ذاتی زن و مرد است والبته جناه بالی تصدیق هیفر مائید که ذاتی هر چیز قابل تغییر و تبدیل نیست.

مبلغ بهائی مراد از این اختلاف خلقت که هیفر مائید اختلاف دو عضو است در رجال و نسایع که با آن اختلاف زن زن و مرد شناخته میشود البته ماهم قبول داریم و اگر مراد از این اختلاف جهه استعداد و مقابله است و با این استفاده میگوئید چون زن در طبیعت بی استعداد تراز مرد خلق شده لذا اسلام در بعضی موارد از بعضی حقوق اور احیون نموده، مورد قبول نیست چه مکرر دیده شده است که در یک خانواده و با یکنوع عوامل تربیت زن بمرأة از مرد در تحصیل علوم و کسب فنون سبقت جسته و پیش بوده است.

یکی از حضار در تایید فرمایشات آقا (مبلغ بهائی) یکی از دوستان من یک پسر و یک دختر دارد اگرچه دختر بزرگتر است ولی وسائل تحصیل برای پسر بهتر فراهم بوده یعنی پسر در امور خانه داری عهده دار و ظائفی بوده است با این حال امسال وقتیکه پسر را باروپا فرستاد بقدرتی دختر را مستعد و قابل دید که بفتوای حسن و جدان اور آنیز فرستاد که تحصیل خود را تکمیل نماید.

نتیجنه - البته مردم از این اختلاف راجع به نژادگی نیست بلکه مراد این اختلاف ساختمنی واستعدادی است ولی البته در یک خانواده قیاسی را که حضرت آقا نسبت بفرزندان دوست خود در نظر گرفته اند نمیتوان میزان قرارداد و من برای اثبات مدعای خود اقوال علمای عصر

که از روی برآمین حسیه این اختلاف را تعیین نموده اند بقدرتی که در نظردارم تقديم مینمایم و اگر مایل باشد صاحبان اقوال را با کتب آنها معرفی میکنم.

الف- در حیوانات اخسن مخصوصاً طیور نوع نر همیشه زیباتر از ماده است. کبوتر، طاووس، بخرس.

ب- یک سلسله از حیوانات در کمالات طبیعی نوع نر آنها بر نوع ماده مزیت دارد مثلاً کمال ببل و هزار دستان بخواندن است قناری نر و ببل نر، بیشتر و بهتر میخوانند.

ج- در تشکیلات قفسونی کبوتری را که بعنوان کبوتر نامه بر استخدام میکنند شرط است که کبوتر نر را استخدام شود برای اینکه قوای او در طیران بیشتر و برای تربیت مستعدتر است.

د- میمون نژاده هر یک دماغشان از حیث وزن سنجیده شده نر ۵۴ گرم، ماده ۴۷۰ گرم تفاوت ۷۰ گرم.

ه- زن و مرد متوسط الخلقه دماغشان سنجیده شده مرد ۱۳۲۳ گرم زن ۱۲۱ گرم تفاوت ۱۱۳ گرم.

و- قسمت مقدم دماغ زن که مقرقوه عاقله است ۵۴ سانتیمتر مکعب کوچکتر است از مرد.

ز- تفاوت وزن دماغ زن و مرد در سال اول تولد ۵۰ گرم سال دوم ۶۰ گرم سال سوم ۲۰ گرم سال دهم ۱۱۰ گرم است.

ح- استخوان زن قطع نظر از نظر افت و کوچکی و لطفات که محسوس تمام ارباب حس میباشد در ترکیبات شیمیائی استحکامش کمتر از استخوان مرد است.

نگارنده - : بخشید حضرت آقا این مقام را که بنده نایت کردم
که طبیعتاً بایستی زن و مرد در مقابل قانون بهمان نسبتی که اسلام در نظر
گرفته متمایز باشند و اگر بهائیت متابعت از اسلام کرده بود راین مرد
حرف‌حسابی بود مقصود بنده اینست که روح عدم تساوی افراد در مقابل
قانون حقیقتش بامبنای مضمونی در کتاب آسمانی شماست چنانکه فقط
اوی در (بان) که شما آن را کتاب آسمانی میدانیدمیگوید :

الباب السابع من الواحد السادس في النكاح و عدم جواز
المهر ازيد لاهل المدائن على اكثربن خمس و تسعمائة مثقالاً من
الذهب ولاهل القرى خمس و تسعمائة مثقالاً من فضة
يعنى باب هفتم اذو احدب شمش در نکاح و جایز نبودن مهر از برای اهل
شهر بيش از ندو پنج مثقال طلا و از برای اهل ده بيش از ندو پنج مثقال نقره
وبهاء الله در (قدس) که شما آنرا نيز کتاب آسمانی میدانید
می گوید :

لإتحقق الصغار الابالمهار قد قدر للمدن تسعة عشر مثقالاً
من الذهب وللقرى تسعة عشر مثقالاً من الفضة
يعنى تتحقق بيدانمیکند مصادرت و ازدواج مگر با تعیین هر بتحقیق
تقدیر شده است از برای شهرها نوزده مثقال طلا و از برای دهات نوزده
مثقال نقره .

من تعجب دارم از بی‌لطفی حضرت آقا ذیرالاسلام از برای دو موجود
مختلف الخلقه وقتی امتیاز قائل می‌شود آقا یاز اعتراف می‌کنند و آنرا لازم

ط - عضلات زن لطیف‌تر از مرد و حجم آن بطور متوسط به نسبت
یک سوم کمتر است .

ی - وزن قلب در زن بطور متوسط ۲۳۰ گرم و مرد ۳۰۰ گرم تحدید
شده تفاوت ۷۰ گرم واپس وزن جمجمه در زن بین ۱۰۰ تا ۱۳۰ و مرد
بین ۱۲۰۰ تا ۱۴۰۰ تحدید شده است .

و با این اختلافات شدیده بعقیده بنده که در اکثر جهات خلقتی
متمازی هستند اگر بنظر تساوی نگریسته بود البته ناقص بود .
مبلغ بهائی - : من از علم تشریح فقه الاعضا بکلی ای نصیب هستم
و نمیتوانم قضاوت کنم ولی امروزه بین در کلیه مال زنه‌ها حاضر نیستند در
جهات حقوقی و عنوانات اجتماعی از مرد ها عقب بما ندوان این خود دلیل است
که دوره حکومت اسلام یعنی دوره حکومت عدم تساوی حقوق بین زن و مرد
تمام شده است .

نگارنده - روح اعتراض حضر تعالی این بود که قانون اسلام از
این جهه که افراد را بنظر تساوی نگاه نکرده قبل اجرا و عمل نیست و با
خدمات و عرایض سابقه الذکر جواب عرض شد و گمان می‌کنم خود
حضر تعالی هم تصدیق فرموده اید که تساوی و عدل حقیقی را اسلام در نظر
گرفته و برای ظرف پنج سیری پنج سیر و برای ظرف یک چار کی یک چار ک
مظروف تعیین نموده است ولی روح این اعتراض به ملت بهائی بیشتر
متعوجه است .

مبلغ بهائی - ابدآ این اعتراض متوجه ما نیست زیرا ملت بهائی افراد
زن و مرد را متساوی بلکه زن را بر مزد از هر جهت مقدم می‌شمارد .

السخ میشمارند ولی کتاب شمارا که بین شهری و دهاتی امتیاز قائل نمیشود
تقدیس میکنند و حال آنکدهای بودن در هیچ نقطه از عالم و در مقابل میعج
قانونی از قوانین حتی عادت همچیت موجب تفاوت نبوده قطع نظر از این
حکم فرقه بهائی چنانکه عمول آنهاست حتی در سلام و جواب سلام بین
زن و مرد امتیاز گذارده چنانکه (بیان) باین معنی ناطق و عمل خود
آقایان براین مدعاهاد است.

الباب الخامس من الواحد السادس في حكم التسليم بان
یسلمن الرجال بالله اکبر و یجبن بالله اعظم والنساء یسلمن بالله
ابهای و یجبن بالله اجمل

یعنی باب پنجم ازواحدشم در حکم تسلیم است که سلام بدهند
مرد ها بالله اکبر و جواب بدهند به الله اعظم و زنها سلام بدهند به الله ابهی
وجواب بدهند به الله اجمل .

گذشته از این عرایض حضرت آقا فراموش نفرموده اند یک اعتراض
شدیدسر کار با لسوزی برای حوزه نسوان قانون ارث اسلام بود که فرمودند
زن در اسلام نصف مرد از حقوق ارشی خود استقاده میکند گویا حضرت عالی
قانون (قدس) رادر موردار است فراموش نموده اید که اولاد انان رایکسره
از ا Rath محروم نموده است .

چنانچه میگوید :
و جعلنا الدار المسكونة والابسة الممحصومة للذرية من
الذكر ان دون الاناث والوارث انه لهو المعيب الفياض (۱۰)
یعنی قراردادیم خانه مسکونی والبسه خصوصی میترابرای اولاد
(۱) لهو المعیب ظ .

ذکر روا اولاد انان و ورثه دیگر حق ندارند بدرستی که اوست عطا کننده فیاض
بنده واقعاً نمی فهم که شما فرقه بهائی که اینقدر سوخته و برشته
زنان هستید این بی عدالتی را بچه تعبیر میکنید .

و با کدام دلیل فرزند انان رایکسره از حقوق حقه خود که بدهات
تصویب این حقوق امیکنند سلب مینمایند مثلاً یک پدری که دارایی او منحصر
چندین هزار تومان قیمت خانه مسکونی اوست با کدام منطق دخترش را
پس از مرگ پدر بی خانمان کرده واخانه بیرون ش می کنید .

یکی از حضار - در این موقع فرمودند اصول از طریق تریت حوزه
نسوان تا حال ترتیبی بوده است که این افکار رادر شما ایجاد نموده ای
اگر بطور تساوی مازن و مرد را از ابتدای امر در یک محیط و به یک نحو
در تحت تعالی متساویه در آوریم خواهیم دید که در ترقی یامصائب همدوش
خواهند بود یا زن جلوتر خواهد رفت .

فکارند - چون همه مامذهبی و معتقد بخداستیم بنده در اینجا
میتوانم برای تأیید مدعای خود از رویه حضرت حق در بین عباد بشاهدت
تاریخ یک استدلالی بنمایم و آن نکته اینست که خدای متعال البته صالح
جامعه را بهتر از مامیداند جهت چیست که در دوره زندگی بشر در
تشکیلات مذهب هیچ پیغمبری از جنس زن مبعوث نشده و البته این تنها
دلیل قاطعی نیست ولی تأییدی است برای اثبات عرایض بنده که دماغ زن
دماغ قانون گذاری نیست لذا خدای تعالی از این جنس رسولی نفرستاده است
مبلغ بهائی - بایک تبسمی که مشعر بود این فکر را بچه گانه

تصور نموده اند فرموده‌اند اللہ من از کارهای خدا خبر ندارم!

ولی می‌بینیم که جنبش نسوان در عصر کنونی حکایت می‌کند که جو امی برای آتیه باید طریق مشی خود را با حوزه نسوان تغییر دهد چنان‌که در دنیای امروز می‌بینیم زن سفیر می‌شود، زن وزیر می‌شود، در پارلمان می‌نشیند.

نگارنده - موضوع بحث‌های ترقی و تعالی نسوان و ورود آنها در جاده ترقی نبوده و اسلام هیچ‌گاه از ترقی نسوان ممانعت و جلوگیری نکرده چنان‌که مشاهده می‌کنید نسبت ترقی معارف نسوان در ایران مسلمان شاهد بر این مدعای است هنرها بروزگران همان اصل معروض سابق قوانین موضوع اسلام به مقتضای فطره و طبیعت است.

اسلام میگوید زن در جامعه عهده دار و ظانه‌ی است که طبیعت بعده او گذاشته است و اگر بخواهد در تمام شئون اجتماعی از اخلاقیات و روحیات اروپا و غرب دیگر برای نده استدلال نکنید در اینجا ممن میل دارم این نکته را تذکردهم که ترقیات مادی و صنعتی اروپا ماضی هارا مجبور نمی‌کند که در تمام مراحل تابع و مقلدانها باشیم و مخصوصاً از برکت قرآن محمدی علیه السلام بنده که یک تن مسلمان عامی هستم میگویم و از عهده بیرون می‌آیم که در اصول معارف و اخلاق و روحیات و مصالح معنوی عمومی حاضر م که قرآن را در دست گرفته و در چهار سوی دنیا ایستاده و اشتباهات جو امی در مقاماتی که بر لاله قرآن رفته‌اند آنها خاطر نشان کنم و این از برکت قرآن است.

هبلغ بهائی - یکی از اصول وقوانینی که بنظر و عقیده بنده در اسلام در عصر خویش البته خوب بوده ولی امروز پسندیده نیست و جامعه

از آن استفاده نمیکند سهل است بلکه باعث شیوع اعمال منافی عفت است حد زنا است در اسلام برای حد زنا و ترتیب اجرای آن طریقی اتخاذ شده است که بظیر من برای جامعه مضر است.

اسلام میگوید زنا ثابت نمیشود مگر بشاهادت چهار نفر مرد عادل که شهادت دهند آنهم به آن طریقی که تقریباً ممتنع است چنین شهادت واقع شود حتی اگر سه نفر شهادت بدنهند و چهارمی شهادت ندهد آن سه نفر شاهد راحد خواهند زد چنانکه در زمان علی علی‌الله چنین قضیه واقع شد یعنی سه نفر بروق عز نانی شهادت دادند چهارمی از اداء شهادت خود داری کرد آن سه نفر احادیث زدن بعلاوه مادر تاریخ نظر میکنیم می بینیم که هیچ دیده و شنیده نشده است که در اسلام در مدت این هزار سیصد و کسری یک نفر راحد زنا زده باشد زیرا این قانون عملی نیست و وقتی برای جامعه این قضیه هم این نحوی تنبیه وی جریمه بماند لیکن آن جامعه روز بروز بر شنایع اعمالشان افزوده خواهد شد مثلاً مطابق قانون اسلام اگر یک نفری که مامی بینیم بفاحشه خانه میرود و قطع داریم که برای اتیان چه عملی رفتہ است قانوناً حق نداریم اور از این بدانیم و قانون هم برای او هیچ وسیله اتخاذ ننموده که تنبیه شود.

نگارنده - هر گز گمان نمیکردم که یک زن بهائی باعلم بحد زنا در طریقہ بهائیت حاضر شود که باین قانون اسلام اعتراض نماید و بندۀ در این مقام ناگزیرم که از حضرت آقا سؤال کنم که شما وقوع زنا را برای اجراء حد بچه طریق ثابت می کنید.

مبلغ بهائی - در فرقه بهائی زنا بشاهادت دونفر ثابت میشود.

نگارنده - نتیجه اجراء حد در جامعه چیست؟
مبلغ بهائی - جلو گیری از اتیان بشنايع.

نگارنده - البته آقاتصدقیق میفرماید که قطع نظر از این نکته یعنی جلو گیری از اتیان بشنايع شارعین و مقتتبین الهی یک منظور دیگری از اجرای حدود داردند.

(بدیهی است این نکته را که عرض میکنم برای مؤمنین بالعالم بعد از مرگ و معتقدین بمکافات و مجازات خدائی است) و آن منظور برائت ذمہ افراد است پس از اجراء حد، مثلاً در مذهب اسلام که برای خوردن شراب تازیانه مقرر شده است اگر من شراب خوردم و در حرم اجراء حد دشداز این باست برای من دیگر عذاب آخرت نیست بهمین نسبت تمام حدود شرعیه . حالا من از حضرت عالی سوال میکنم که اعتراض شما در ماده قانون اسلام راجع بکیفیت اثبات جرم است یا با صلم مجازات که تازیانه است یا سنگسار کردن .

اگر اعتراض بطریق اثبات دارید که همین اعتراض بر خود شما نیز وارد است زیرا در قانون بهائیت هم بر حسب اعتراف خود سر کار، زنا ثابت نمیشود مگر بشاهادت دونفر پس و کول بودن ثبوت این جرم به شهادت اگر نقص است بر خود شما هم وارد است و اگر راجع بسیاست و میزان تنبیه اشکال دارید من برای شما ثابت میکنم که اسلام از هرج و مرچ و شیوع زنا با طریق سیار عملی جلو گیری کرده است در صورتی که بهائیت طریق را تاحدی تسطیح نموده است.

زیرا کتاب (قدس) حد زانی وزانیه را بمنظور تعیین نموده است .

قد حکم الله لکن زان وزانیه دیه مسلمه الی بیت العدل و هی
تسعة مثاقیل من الذهب .
یعنی خدا حکم کرده است بر هر زانی وزانیه دیه مسلمه را به
بیت العدل بدهد و آن دیه نه متقابل طلا است .

البته فراموش نمیفرمایند که متینین بطريقه بهائی خود را مذهبی
دانسته و مقتبنین طريقه خود را داعی الى الحق میدانند این نکته سابق الذکر
را هم تصدیق دارید که حدود مقرره در مذهب برائت ذمه مجرم است از
عذاب آخرت حال از روی انصاف مانظر هیکنیم بین یک نفر مسلمان معتقد
و یک نفر بهائی معتقد بینیم کدام یک در موقع تسلط شهوت و غلبه هوا
فس مانع مذهبی دارند و از این به زنا باعتبار قانون مذهب و ترس از
شقاوت بعد از مرگ گی حدود مقرره خود را داری میکنند .

یک زن مسلمان و یک نفر مسلمان باشرط ایمان بمذهب خود
میداند که اگر بخواهند از آن عذاب نجات پیدا کنند مجبوراند بزنانی خود
اقرار نموده و سنگسار شوند چنانکه در زمان خلافت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه یک نفر زن را روح دینی مجبور باقرار نمود در حالتی که گریه میکردو
میلرزید و میگفت من معصیت نموده و غلبه شهوت و عشق مرا مجبور کرد
ولی چون طاقت عذاب آخرت را ندارم لذا اقرار میکنم بننا که حدالی بر
من جاری شود و خدای را پاک و منزه ملاقات کنم و حضرت امیر المؤمنین حد
را بر او جاری کردند حال آیک زن بهائی و یک مرد بهائی در موقع استیلای
عشق و شهوت آیا چه مانعی دارند که زنا کنند و هر یک نه متقابل طلا به
بیت العدل بدهند و در عین حال مطابق مقررات مذهبی خود شان را مأجور
دانسته و هم پاک و منزه بشمارند .

حال باید انصاف داد که آیا اسلام زنا را تصویب نموده یا بھائیت .

اگر حضرت آقا در ادیان نظر فرمائید «ولن تجد لسنة الله تبدلا»
زا مورد نظر قرار دهید خواهید دید که هیچ یک از قائلین روحانی و
پیشوایان مذاهب در عالم، حد زنا را جزای تقاضی مقرر نفرموده اند بلکه
تازیانه زدن و تعزیر کردن مقرر نموده اند. اگر حد زنا را جزای تقاضی
قرار دهنده مفاد این حکم این میشود که زنا کنید و جزای آن را بدیند و باز
فارسی تر زنا کردن بشرط جز ادادن جایز و حلال می شد، «برای پول دارها
کباب و بی پول ها بوی کباب». ...! و عقایل این ظلمی است بین و آشکار، زیرا
اغنياء و متولین با زنان و دختران زنامی کنند و جزای خود و طرف خود را
میدهند و کسی هم حق ندارد. قانوناً بآنها اعتراض کنند در این موقع که آثار
کسالت در همه پیداشده بود قرار بر خواستن از طرف حضار ادا شد که هفته
دیگر برای اتمام مذاکرات افراد بهمین نقطه حاضر شویم ...

شب جمعه ۲۴ شوال ۱۳۵۲

ساعت شش بعد از ظهر عمارت واطاقیکه من وارد میشوم همان است
که هفته گذشته ورود نمودم !

چون اول من داخل شده بودم در حدود ده دقیقه تنها و با کشیدن
سیگار و هجوم افکار این مدت را گذراندم در این وقت صدای درب بلند شده
و پس از باز شدن، حریف میدان مناظره یعنی حضرت آقای مبلغ بهائی
تشریف آوردن دن پس از اسلام و تعارف معموله آقای مبلغ بهائی بیانات ذیل
رامقدمه مکالمه قرار داردند .

مبلغ بهائی - البته تصدیق میفرماید که شخص باهر روحی که

البته سند خود را حاضر نموده وارائه خواهد داد.

مبلغ بهائی - بندۀ یک عرض دارم ممکن است استماع بفرمائید.

تکارنده - با کمال افتخار چاضم فرمایشات سر کار را بشنو و استفاده نمایم.

مبلغ بهائی - ماتا یک حدت در عقاید با هم متوجه دیدم و از آن حد بعد هر داشتلاف است خوب است طرز صحبت را تغیر داده و در مورد اختلاف بحث نمائیم.

تکارنده البته این فرمایش حضر تعالی کاملاً پسندیده است ولی من بطوریکه هفتگذشته عرض کردم عظمت مقنن اسلام را از قوانینش درک نموده و ایمان آورده ام و اگر قانونی بهتر و نافع تراز قوانین اسلام مشاهده نمایم البته با کمال خضع سرس تسليم فرود آورده و ایمان میآورم لهذا گرا جاز بفرمائید بهمان طریقی که حضرت عالی و رو دفرو موده اید بهمان ترتیب هم بندۀ جواب عرض کنم البته بندۀ هم بعد آسئو الات و عرایضی دارم که عرض خواهم کرد.

فعلاً حضر تعالی با ایراد یک قسمت از اصول و قواعد اسلام مستدل هستید و میراید این قوانین چون دیگر قابل عمل نیست لذا دوره حکومت قرآن ختم شده و بایستی قانون تجدید شود.

یکی از حضار - بینید آقا موقتی طبیبی را حاذق تشخیص دادیم و بعلم و ماتش ایمان آوردم دیگر معقول نیست در نسخه اش تردیدیا اظهار عقیده نمائیم پس خوب است اول بینم این طبیب حاذق است یا خیر.

مبلغ بهائی - بعلاوه برد لیلی که مشاطبیب راشناخته و حداقت شر را

تربیت شده و رشد نموده ولایتگاه تغییر محیط و فکر هم برایش حاصل شود باز آثار آن روحیات اولیه گاهی در اواظهار و بی اختیار یزش میکند مثلاً چون بندۀ در محیط طلبگی رشد نموده ام و بمحابیات آخوندی عادت کرده ام با آنکه همیشه سعی هی کنم که اخلاق و ملکات آندوره را فراموش کنم باز گاهی بی اختیار تمرين جدید از خاطرم محو میشود و بدون اراده روش سابق در من ظاهرمی گردد لذا من از باند حرف زدن و طرز مکالمه هفته گذشته معدن می طلبم.

تکارنده - اینکه بندۀ بحضور آقا (یکی از حضار) در غیاب سر کار عرض کردم که خوب است ازورود در مغالطه و داد و بی داد خودداری کنیم برای اینست که ما با هم جنگی نداریم و مقصودمان کشف حقیقت و وصول بشاهراه هدایت است و فوق العاده از این اظهار حضر تعالی خوش قومن که متوجه نیت و اراده قلبی بندۀ شده اید و امیدوارم خدای متعال هم مرحمتی فرموده و مباراً ازورود در مرافق خود پسندی و اعمال غرض محفوظ دارد آمین یارب العالمین.

در این موقع یکی از حضار جلسه گذشته تشریف آورده و عنده افراد را تکمیل نمودند شخص تازه وارد قریب باین مضمون بیاناتی ایراد فرمودند.

تازه وارد - شما و نفر در موضوعاتی که وارد بحث میشوید هر کجا صحت قول خود را مربوط و مستند بكتابی مینماید لازم است ماهم آن کتاب را بینیم.

تکارنده - البته فرمایش متنی است و بندۀ بنویه خود عهده دار می شوم که هر وقت از کتابی استدلال نمودم و مورد قبول و اذعان آقانبو

تشخيص دادهاید اگر مادریم همان دلیل دواین طبیب هم هست قبول میکنیم والاورد در کلمات و قیاس آنهاچه نتیجه خواهد داشت باضافه ممکن است خیلی طول بکشد.

نگارنده – اولابنده طبیبرا از معالجاتش شناختام زمینه راهم که فعلانعیقیب میکنیم همان زمینه است و ثانیاً طول کشیدن مطلب اهمیت ندارد زیرا از طرف سر کار بطوریکه من مسبوق هستم بهترین عبادات همین تبلیغات است و در حقیقت حضر تعالی اضافه بر اداء وظیفه بیک عبادت مهمی از عبادات مذهبی خودتان مقدم هستید را این صورت هرچه مذا کرات ما طولانیتر شود اجر سر کار زیاد تر خواهد بود.

بنده هم چنانچه قبل از پرونده کرد مقصود کشف حقیقت است و چنانچه ملاحظه میفرماید تمام مذا کرات جلسه گذشته را با کمال بی غرضی یاداشت نموده ام (اشاره بهمین اوراق که هر اراداشتم) چه حرف فراموش میشود ولی بعد از اتمام مذا کرات با مراععه با یعنی یادداشت همیتوانیم قضایت کنم و نتیجه بگیرم.

اما اگر رود وادمه جلسات مادر این نقطه اسباب زحمت است منزل دیگری هشت که در آنجا بتوانیم مذا کرات خود را ادامه دهیم زیرا بنده از این مذا کرات بیش از هر چیز لذت میبرم و در مذهب و طریقه خود از تمام عبادات و خدمات به این مطلب بیشتر اهمیت میدهم.

در این موقع حضرت آقای مناظر محترم من، رشته بیانات جلسه گذشته را شروع فرموده و باین طریق افتتاح سخن فرمودند.

مبلغ بهائی – در کلیه قوانین و در کلیه ممالک همیشه اوقات و در تمام محاکم هر کسی مأمور است با قرار خود، یعنی مثلاً اگر آقا (یکی از

خضار) اقرار کردن که من یک تومنان مقروضم با اقرار کردن که سر کسی را شکسته ام البته این اقرار در باره ایشان نافذ است و ایشان در مقابل اقرار خودشان مأمور خواهد بود و البته بر طبق مقررات قانونی مجازات خواهد شد ولی در اسلام اگر کسی اقرار کند که من زنا کرده ام وظیفة قاضی و حاکم اینست که او را تحویف نموده و القاء شبهه کند و ازاون پنzierد آنکه مرتبه چهارم در چهار مجلس تکرار بر اقرار نماید آنوقت قاضی حکم باجراء حد نماید.

نگارنده – ما حکام اسلام را میتوانیم از جهات مختلفه تقسیم کنیم یکی از آن جهات راجع بنظر شارع است از حیثیت عمل کردن یا عمل نکردن لذا عرض میکنیم در اسلام احکامی است که شارع امر و میل با جراحت داشته است مثلاً اغلب از احکام.

ویک قسم احکامی است که مورد میل شارع بوده است عمل کردن بآن ولی بطور وحوب امر نکرده مثل حضور قلب در نمازویک قسم احکامی است که روی مصالح اجتماع امر و جو بی صادر کرده و تأکید هم فرموده است ولی بر حسب یک مصالح دیگری میل به اجراء و عمل نداشته است مثل حذر ناچه نظر قائد اسلام این بوده که در جامعه مسلمین حتی تفووه با یعنی عمل نمودن نشود بنابراین حد زنا را تا این درجه سخت گرفته و برای حفظ نوامیس و فروج اهمیتی بی متنها قائل شده است و چون از مهمترین مسائل اجتماعی داشته است لذا تحقیق در این قضیه را بیک نحو اختصاصی مخصوص داشته است چنانکه همه جا شهادت بد و نفر ثابت میشود ولی در زنا چنانکه خود آقا فرمودند به چهار نفر و این شد تحقیق باعتبار شدت مجازات است.

البته اگر اسلام هم برای نوامیس قیمتی قائل نمیشد و نه مقال طلایبرای دیه و حذف نامقرن میداشت بهمان نسبت در تحقیق موضوع هم سهل انگاری مینمود ولی اسلام برای ناموس مسلمانها قدر و قیمت قائل شده وازاينجهت این شدت تحقیق منحصر است بهمورد زناوالادرسایر موارد وحدو اجتماعی هر کسی مأخوذه است باقرار خود مثل سایر قوانین دنیا.

مبلغ بهائی - از جمله قوانینی که در اسلام هست والبته امروز قابل عمل واجرانیست خشونتی است که اسلام نسبت بکفار یعنی نسبت به غیر ملت اسلام در نظر گرفته و چنانچه ما می بینیم که یهودی در اسلام حق لباس پوشیدن حق و رود در حمام ندارد و به شهادت قرآن که میگوید «قاتلوا المشرکین کافه» تمام ملل غیر از اسلام بایستی کشته شوند و مسلمانان باید بر آنها سلط داشته باشند.

و در جای دیگر قرآن میفرماید «لاتخذوا اليهود والنصاری او لیاء» البته امروزان قانون عملی نیست زیرا مامی بینیم همان کسانی را که اسلام حکم بر قتل آنها داده بود فعلا در همهجا بر مسامانها حکومت دارند.

نگارنده - نمیدانم مقصود حضر تعالی چیست یعنی میفرماید اسلام باسایر ملل در عین قدرت چگونه معامله کند آیا قادر تی از زمان سلطنت خلافت امیر المؤمنین صلوات الله عليه که تقریباً بر تمام دنیا متمدن آن روز حکومت داشت بالاتر فرض میشود؟ آیا نشینیده اید که در یکی از حدود مملکت اسلام بیک دختر یهودیه اها تی شده بود این سلطان مقتند یک شب گریه کرد و فرمود من سلطان مسلمین باشم و در حوزه حکومت اسلام حقوق یک دختر یهودیه که در تحت سرپرستی هاست تضییع شود؟ آیا این

خشونت است نسبت بیهودی که سلطان اسلام مجری داشت؟ ...
واگر مراد شما از خشونت، مفاد آین آیه قرآن است که میفرماید «لاتخذوا اليهود والنصاری او لیاء» یعنی یهود و نصارا را بر خود تان تسلط ندهید و دوست نگیرید کاملا بی انصافی است زیرا قائدی که میخواهد بر تمام عالم حکومت کند و در زمان خودش باحسن تدبیر ارکان اقتدارات سلاطین را درهم شکسته آینهاید برای حفظ این قدرت و استقلال و بقای این عزت و عظمت در باره امت خود دستوراتی صادر کند؟

آیا تصدیق ندارید که یک ملت مغلوب همیشه مترصد است باقتضای حسن انتقام بر ملت فاتح تسلط پیدا کند؟
آیا حصول این سلطه را بطور اغلب غیر از مجرای معاشرت و دوستی میدانید؟ خیال میکنم هر عاقلی این عرايض بندرا قبول کند.

اینست که قائد مقدس اسلام با نظر دور بین خود این امور را پیش بینی فرموده و دستور داده است که ای ملت فاتح بدوستی ملل مغلوب به اغفال نشود یوراهی برای تسلط آنها بر خود تان باقی نگذارید.

اینکه فرمودید یهودی حق حمام فتن در مملکت اسلام ندارد البته بروفق همان مبنا و جلو گیری از خلطه و آمیزش است مخصوصاً اسلام بیهود بدین تراز سایر ملل بوده چنانکه امروز.....
.....

(در اینجا ممکن است بندہ با عذر نباشد) قویه ثابت کنم که چرا ملت یهود نسبت بکلیه ملل و اقتدارات هم بنظر بغض نگاه میکنند ولی چون این یادداشتها در اطراف مذهب است نه اجتماعیات و سیاست لذا از ذکر خودداری میکنم.

منزل و مأوى داد در مقابله کتاب مالیات مختصر (جزیه) مال و جان و ناموس آنها را حفظ کرد مثلاً مال و جان و ناموس خود مسلمانان، بجز این امر وزیر این مالیات مختصر (جزیه) در مقابل معاف بودن آنها بود از جهاد (نظام وظیفه) ولی قائد مذهب و طریقت شما به یک اقتدار خیالی و تسلط موهم می‌گوید تمام ملل را از روی زمین بردارید.

من ذمی خواهیم بان جسارت حرف بزم زیر اعقا دهد هر ملتی هرچه باشد وقتی عقیده شد و ایمان آمد مقدس است ولی از خداوند متعال مسئلت همینا می‌گوییم هر یک از مارا که در اشتباه هستیم براه راست هدایت فرماید. نکته دیگر چنانچه قبل از عرض شد اسلام در مقابل کتاب مالیات مختصری جان و مال سایرین را حفظ می‌کرد ولی (بیان) یعنی کتاب آسمانی شما می‌گوید:

الباب الخامس من الواحد الخامس في بيان حكم أخذ اموال الذين لا يدينون بالبيان وحكم رده و ان دخلوا في الدين لا في البلاد التي لا يمكن الاخذ يعني غير اذ مؤمنين به (بیان) هر کس هرچه دارد باید ازاو گرفت و اگر بعداً داخل در دین بیان شد باید با و د نمود.

او لانسبت خشونت را باید نگریست که باسلام سزاوار است یا به تابعین (بیان) ثانیاً نمیدانم معتقدین (بیان) در تناقض بین این دو حکم چه می‌کنند؟.

یکجا کتاب شمامیگویی واحدی را روی زمین نگذارید یکجا می‌گوید اموال مردم را بگیرید بعد آن گرمه من شدنده آنها زد کنید. اگر واقعاً کسی را باید گذاشت دیگر حکم ثانی منی ندارد قطع

قطع نظر از این عرايض روح اين اعتراض بخود آقایان بيشر متوجه است برای اينکه قانون اسلام ممل ديگر را بicki از سه امر مختار نموده:

۱- مسلمان شدن

۲- جزیه دادن و در تحت حمایت اسلام بودن و از نظام وظیفه معاف بودن

۳- جنک کردن و کشته شدن.

ولی قانون (بیان) که شما آنرا کتاب آسمانی میدانید نسبت به ملل

دیگر یعنی غیر مؤمنین بباب و بیان اینطور دستور میدهد.

الباب السادس والشعر من الواحد السابع في ان الله قدفرض على كل ملك يبعث في دين البيانا أن لا يجعل أحداً على ارضه ومن لم يدين بذلك الدين وكذلك فرض على أناس كلهم اجمعون!! يعني واجب است بر هر سلطانی که در دین بیان بسلطنت میرسد اینکه احدي را در زمین خودش باقی نگذارد از غیر مؤمنین بدين و همچنین این حکم یعنی کشتن تمام افراد بر تمام افراد مؤمنین بدين بیان واجب است.

و همچنین حضرت بهاء الله در لوح احمد می‌گوید . کن شعلة النار على اعدائي و كوثر البقاء لاحبائي
حال انصاف لازم است آیا اسلام امر بخشونت نموده یا مصلح کل

و بنی روح و ریحان.

در مقام انصاف آیا کدامیک امر بخشونت است؟؟
اسلام در متنها درجه اقتدار، ممل غیر مسلم را تحت سرپرستی خود

نظر از عرایض فوق همین مقاتله را که حضر تعالی خشونت تعبیر میفرماید و ملت بهائی این عنوان را دست آویز خود قرارداده می گویند مردم باشمیش؛ مسلمان شدند حضرت عبدالبها در مفاوضات تحسین نموده و شماره این اعتراض برخلاف رویوفکر مولای خود تا ان حرف میزند. زیرا در مفاوضات دو ذکر احوالات حضرت محمد ﷺ در صفحه ۱۴۱ می گوید :

«غزوات حضرت محمد حرب کت دفاعی بود و بر هان واضح آنکه «سیزده سال در مکه چه خود و چه احبابش نهایت اذیت را کشیدند و درین» «مدت هدف تیر جفا بودند بعضی اصحاب کشته شدند و اموال بیغما رفت» «وسایرین تراکوطن مألف نمودند و بیار غربت فرار کردند و خود حضرت» «را بعد از نهایت اذیت به مصمم بقتل شدند لهذا انصاف شب از مکه بیرون رفتند» «و بمدینه هجرت فرمودند با وجود این اعدا ترک جفا نکردند بلکه تا احبشه» «ومدینه تعاقب زدن دنواین قایل وعشایر عرب در نهایت تو حشود رند کی» «بودند که بر ابره و متوجه شین آمریکان زد آنها افلاطون زمان بودند زیرا» «برا بره آمریکا اولاد خویش را زنده زیر خاک نمی نمودند اما اینهاد ختران» «خویش را زنده زنده زیر خاک می کردند و می گفتند این عمل منبع از حمیت» «است در چنین موقعی محمد مجبور بحرب با چنین قبائل و حشی گشت» «این است حقیقت حال، مatusib نداریم و حمایت نخواهیم کرد و بانصف» «میگوئیم».

با این تصریح قائد بهائیت بندۀ تصور نمی کنم دیگران انصاف باشد آقایان، که آقایان بهائی آیه «قاتلو المشرکین کافه» را که مخصوص بیک سال مخصوصی بوده این طور تعمیم دهد و بخشونت تعبیر نموده و بر اسلام اعتراض فرمایند .

مبلغ بهائی - از جمله قوانینی که در اسلام دیگر مورد عمل نیست اصل حرمت را باست چنانچه قرآن می فرماید : «اَهْلُ اللّٰهِ الْبَيْعُ وَ حَرَمُ الرَّبَا وَ اَنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرَّبَا!» تصدیق میفرماید که این قانون امر و فرمان هیچ جای دنیا مورد عمل نیست حتی بک تاجر مسلمان حاضر نیست بر اتی بفروش و صرف بر اتنگیرد یافلان باش حاضر نیست بشما قرض الحسنة بدهد، و میمالات ریوی در بین خود مسلمانها معمول و متداول است حتی در محاکمات نونی تا ومانی سه شاهی حکم صادر شده و محاکمه میشود. نگارنده: خوب است لطفاً مرتبت فرموده تفکیک بفرماید بین عملی نبودن قانون یا مفید نبودن آن با عمل نکردن افراد نمیدانم مقصود آغاز این بیان چیست ؟

اگر میفرماید قانون حرمت ربار مردم اسلام و غیر از اسلام عمل نمیکنند لذا این قانون بایستی تقض شود. این فرمایش منطقی نبوده و مورد قبول نیست .

زیرا باتفاق تمام ملل و ادیان و رأی قطعی تمام اطباء و کثرهای طب مشروبات الکلی برای هر مراجی مضر و حیات بشر ابرگو جنون تهدید میکند با وجود این در تمام دنیا غالب مردم مشروبات الکلی را استعمال می کنند حتی در مهد فضل و کانون تمدن یعنی آمریکای متمن و قتی قانون منع الکل لغو شد جشن ها گرفته و شادی ها کردن قانون منع الکل را بصورت مجسمه قبیحی ساخته در میدان عمومی دار کشیدند با این قیاس پس خوب است حضرت عالی بفرماید چون مردم در دنیا عامل بقانون حرمت الکل نیستند پس دور حکومت اسلام گذشته و بایستی مثلاً کتاب دیگری و قانون و شریعت دیگری باید و با استعمال مشروبات الکلی امر نماید .

واگر مراد حضر تعالی این است که این قانون (منع ربا) برای جامعه مضر است و از این جهت بایستی نقص شود خیال میکنم در این صورت یا از اقوال بزرگان و علمای اجتماعی اطلاع هستید و یا میل ندارید در قضايای مورد بحث تعمق بفرمایید زیرا خطراتی که از احتکارسرمایه دنیا تهدید نموده و با بلیات و صدماتی که دنیا بواسطه شیوه رباخواری مواجه شده از قبیل حقد و حسد بین فقیر و غنی پیدا شد احزاب اشترانگی، رکود و قوف تجارت، جنگهای اقتصادی بیرون از حد تحدید و شمار است.

اگر حضر تعالی جرائد خارجه و مجلات علمی و اجتماعی رامطالعه بفرمایید مشاهده خواهید فرمود که در ضمن افکار و چاره جوئی بزرگان و مصلحین اجتماعی آخرين و بهترین راهیکه برای علاج بنظر آمده است جلوگیری از رباخواری است و بدنه تعجب میکنم از قائدیکه مدعی باشد برای بشر صلح عمومی آورده والغاء وطن پرستی نموده چطور و چه قائدی ربار احلال شمرده و تجویز کرده است و حال آنکه بعتقد تمام علمای کنونی و شهادت حس و وجودان در نظر هر عاقلی ریشه منازعات از اصل احتکار سرمایه در دنیا روئیده.

میل مدعی صلح عمومی و مصوب ربامثل باغبانی است که درختی را آبو کودداده در هوای مقتضی غرس کند و هر روز در توجه ورش آن درخت مواطبت کند و اگر ازاوسؤال شود که چه میکنی بگوید میخواهم ریشه این درخت را از زمین براندازم.

با این مقدمات حضر تعالی البته تصدیق خواهید فرمود که اقوال علماء و عقلای دنیا با حرمت رباموافق است نه بالحلیت و جواز آن تا از این راه بتوان قانون اسلام را ناقص و (قدس) را ناقص اوبدانیم. و ثانیاً خوبست

لطف فرموده در صفحات تاریخ راجع بعصر محمدی مطالعه دقیق فرمائید تا بعلت حرمتربا بهتر بپی ببریم چرا که در عصر ختمی مرتبت علیه السلام حضرات یهود او لادسرائیل در احتکارسرمایه و اشاعر با کار را بجهائی رسانده بودند که برای افراد ملت هیچ چیز باقی نگذاشته حتی در بعضی از مواقع که مدیون نین از عهده داده امنافع دین خود بر نمی آمدند مجبور می شدند که زنها و دخترهای جوان خود را به بقی و فحشاء مجبور نموده ادعایین کشند باین جهت قرآن مجید از انسان خالق حمید فرمود:

«**ولَا تكُنْ هَوَافِقَيَّاتَكُمْ عَلَى الْبَغَاءِ إِنْ أَرْدَنْ تَعْصِنَا**»

یعنی زنازو و کنیزان خود را گر بخواهند عغیف باشند بفاحشا و منکر امر نکنید.

قطع نظر از این مقدمه حرمت ربادر اسلام فقط روی اصل دستگیری و مساعدت نسبت بفقیر است لذا قرآن ربای را در مقابل صدقه قرار داد یه حق الله الرباو یربی الصدقات و باز میفرماید: و ان کان ذوعسرة فنظرة الى ميسرة، وان تصدقوا خير لكم يعني اگر کسی در موقع بیچارگی دست قرض دراز کرد و جدان انسانیت اجازه نمیدهد که ربایز او اخذشون بنا بر این حرمت ربادر مقامی است که کسی بیچاره باشدو تواند وسیله نجاتی برای خود فراهم کند در این صورت روح هرانسانی تصدیق می نماید که از چنین شخصی نباید را گرفته شود حالاً اگر ثزاد نجیب حضرت اسرائیل این معنی را در کنکند و باقائد بهائیت برای جلب نظر این حوزه نجیب از حوزه بشریت، اذ او لادر اسرائیل متابعت و یام و افت نموده باشد حرف دیگری است . تنبیه آنکه اگر افراد فرقه بهائی بخواهند انصاف دهنده تصدیق میکنند که در صلاحیت جواز رباعمله و عمل اجاز طایفه یهود

موافق دیگری نداشته و همچ قادی در دنیا این اصل خانمان سوز را تجویز نکرده است (اینجا یک نکته ایست که اشارتاً گفته می شود و آن راجع باصول بانکداری است در دنیا، که امروزه یکی از وسائل مهم آسایش اجتماعی بشری تشکیلات بانک است در دنیا و اگر این یادداشت اجتماعی میبود روح اسلام را نسبت به بانکداری از نظر خواندن محترم می گذراند مبلغ بهائی : از جمله قوانینی که در اسلام هست و امروز قابل اجرا و عمل نیست قانون ازدواج اسلام است زیرا اسلام اجازه می دهد که دختر در نه سالگی ازدواج مختار نفس خود بوده و بتاوند شهر کند و حال آنکه کلیه قوانین دنیا حتی قانون مملکت ایران این اصل را در نه سالگی اجازه ازدواج در برای ازدواج در مرد خود را نظر گرفته و در نه سالگی اجازه ازدواج در هیچ جای دنیا و همچ قانونی در خبرداره نمی شود و این خود لیل است که دوره نفوذ اقتضای این قانون گذشته و دیگر قابل اجر نیست زیرا این بالقوط و بالطبع دیگر زیر بار این قانون نمیرود .

تکارنده : یک نکته ایست در این مقام که اغلب معتبرین بدون توجه با این نکته اعتراض نموده و می نمایند و چنین خیال کرده اند که اسلام سر را برای ازدواج در دختر نه سال قرار داده و حال آنکه اینطور نیست و این تصور اشتباه است و از راه عدم تعمق در مبانی فقه اسلام پیدا شده است زیرا از فروع فقهیه و تصریح فقهیه ماءعی تو این این استفاده را نموده و رفع این اشتباه را معتبرین بنماییم و این بیان که بگوئیم اسلام در حقیقت برای دختر و بلوغ قائل شده است یک بلوغ بلوغ عبادی (برای ورود دختر در مرأحل عبادت) و یک بلوغ غرشی (برای ازدواج و اختیار شوهر) والبته در این

تفکیک حکم و مصالحی است که یکی از آن مصالح این است که چون دختر در هر جامعه بواسطه حب جنسی مورد طمع و دستبرداری از جامعه است و جامعه هم هیچ وقت از عناصر رذل و دنی الطبع حیوان صفت خالی نیست و مرحلة نه سالگی اول روزی است که ممکن است دختر خود را شناخته و طرف توجه اشخاص واقع شود لذا اسلام دختر را در کمال تسع سین بعنی آخرین روز نه سالگی الزاماً در تحت قیود و عنایون مذهبی می آورد و اورا مجبور میکند باتیان فرایض و واجبات و توجه بمبدأ و ترس از عذاب بعد از مرگ و مجازات در روز قیامت والبته این نکته همچ کجا قابل تردید نیست که آنچه می تواند بشر را در هر مقام از ارتکاب شایع حفظ نماید قطراً عذابی و ایمان بسعادت و شقاوت روحی و ترس از خالق وبالاخره روح تدبیر است و چون اسلام میخواهد دختر از تعرضات جامعه محفوظ بماند لذا اولین روزی که دختر خود را شناخت و دارای بعضی احساسات شهوانی شد اسلام اورا به تعبد احکام زینی و اخذ تعلیم و تکالیف مذهبی مقیدی کند و بیان دیگر اورا مکلف دانسته مورد ثواب و عقاب قرار می دهد قطعاً می بشهشت (سعادت روحی) و تحویف از حهم (شقاوت روحی) می کند والبته این نکته در تزد جنا بعالی هم مورد انکار نیست که به قانون طبیعت و اکثریت دختر را تهای نه سالگی و ورود به مرحلة دهم از زندگانی آثاری در خود مشاهده میکند که قبل از آن ندیده و دوره طفره لیت خود را بمشاهده پاره آثار خاتمه می دهد و این خود یک دلیل طبیعی است که به حکم طبیعت از این روز خود قدم در مرحلة گذاشته که تا حال فاقد آن بوده است ولی بهمین دختر یکه اسلام تکلیف عبادت نموده و اورا نقيود مذهبی مقید نموده اجازه ازدواج نداده زیرا اسلام برای ازدواج اصولاً تعیین سنه مخصوص نفر موده زیر افانونی که میخواهد

حفظ نوامیس داشته است چنان که قبل از عرض شد یکی هم بلوغ رشدی و قابل تزویج بودن بمعنایی که ثانیاً بعرض رسید.

بلغ بهائی این تفکیکی است که شما بیان میکنید والبته در این قول منفرد هستیدزیرا هزار و سیصد سال است که مادر اسلام می بنیم خطر نه ساله را عقده می کنند و خود پیغمبر اسلام دختر خود را عملاً در نه سالگی بخانه شوهر فرستاد و شما منکر هستید.

نگارنده - گویا حضر تعالیٰ توجه بعرايض بندۀ نفر مودید بندۀ عرض نکردم که در اسلام دختر نه ساله عقد نشده است ویا جازۀ تزویج باو داده نشده من عرض کرد میزان و ملاک ازدواج در دختر رشد است نه سالگی یعنی نه ساله^۱ بی شدقاً بل تزویج نیست و نه ساله رشیده قابل ازدواج است و اینکه حضر تعالیٰ بعمل پیغمبر ﷺ استدلال فرمودید (علی فرض صحت این خبر که فاطمه سلام الله علیها در نه سالگی بخانه شوهر رفته بشد) بندۀ بهمان قضیه استدلال میکنم که دختر پیغمبر رشد آشته زیرا که مدت شوهرداری او نیز نه سال بوده و در نه سال دارای پنج فرزند شده و این خود دلیل است که در مناطق حاره دختر در نه سالگی دارای رشد بوده و اوضاع طبیعی و ساختمان عنصری با او جازۀ تزویج میدهد و بنا بر فرمایش خودتان که خبر نه سال شوهر کردن دختر پیغمبر را قبول دارید و استدلال با آن فرمودید استدلال من بهتر تمام می شود که ازدواج دختر پیغمبر ﷺ روی اصل رشد بوده نه روی اصل نه سالگی والا دختری که اوضاع طبیعی اورشد نداشته باشد در ظرف ۹ سال دارای پنج فرزند نمی تواند بشود.

مبلغ بهائی - تمام فقهاء در کتب فقهیه میزان رانه سالگی قرار

بر تمام دنیا در تمام مناطق حکومت کنند اگر برای ازدواج در دختر سنی معین کنند آن قانون ناقص است باین بیان (در این موقع من از آقای مبلغ بهائی سوال کردم آیا در تعالیٰ بهاء اللہ در مرور ازدواج برای دختر سنی تعیین شده است ایشان فرمودند بلی سن پانزده سالگی در دختر) که تجری به عمل و تأثیر آب و هوای در مناطق مختلفه باماً بات میکند و میفهماند که در شد اشخاص در نقاط مختلفه کره ارض بالسویه نیست مثلاً در مناطق بارده ممکن است دختری در شانزده سالگی دارای شدشود و طبیعتاً قابل ازدواج و اختیار شهر باشد در مناطق حاره در ده سالگی بادوازده سالگی، فرقی که ما برای قوانین آسمانی و قوانین بشری قائل هستیم همین است که قوانین بشری ممکن است خطب و اشتباہ کند ولی قوانین آسمانی از خطب و اشتباہ مصون استواً گر بنا بود که قانون مقدس اسلام برای ازدواج در دختر مثل قانون بهائیت تعیین سن میکرد البتہ ناقص بود زیرا شخص مقیم در هندوستان دخترش در سالگی رشد دارد ولی شخص مقیم در سوئد و نروژ دخترش در ۱۶ سالگی هم رشد ندارد و چون در مقابل قانون آسمانی هیچ فردی نباید از حقوق خود بی بهانه بماند و یا آنکه تحمیلی بر فردی از افاده شود لهذا اسلام یک میزانی در نظر گرفته که هیچ فردی از افاده بشمرد تعدی و تغیریط واقع نشده و از حقوق خود بتساوی و بر طبق امر خلقت و طبیعت استفاده نماید یعنی برای قابلیت ازدواج در دختر میزان را شد قرار داده متنها چون از اتمام نه سالگی زودتر برای هیچ دختری در هیچ نقطه رشد حاصل نمی شود بشهادت آثار طبیعی لذا در سنی که از نه سال بپالارشد آمد دختر می تواند ازدواج نماید. تبیجه آنکه ملاحظه فرمودید که دروح قانون اسلام برای و خضر ها و حوزه ای کار و بلوغ فرض نموده یکی بلوغ عبادی با آن نظری کم مقتضد

داده‌اند و بدون شرط .
نمکارنده : این افتراق است به فقهای اسلام زیرا در هیچ‌متنه از هم‌توث
فقه فرعی ملاحظه نتوهیم فرمود مگر آنکه رشد را شرط صحت عقد
دانسته‌اند .

مبلغ بیهائی - عجب است جنابعالی قولی را می‌گوئید که هزار و
سیصد سال است مخالف آنرا مشاهده کرده‌ایم خود مزد خراسان صدھا
در ختن دوازده ساله عقد کردام بعلوه در اوراق نکاحیه‌مامشاهده می‌کنیم
همیشه نوشته شده است البالغة العاقلة البكر الرشيدة
نمکارنده . تعجب می‌کنم از حضرت مستطاپ بالی خودتان هیفر ما تید
در اوراق نکاحیه برای صحت عقد لفظ رشیده را قید می‌کنند این عین
ادعای پنده است که شرط‌جواز تزویج در روز رشیده بود نست و همین رشیده
بودن یک معنای عامی است که مقنن اسلام در نظر گرفته برای اینکه در تمام
مناطق مختلف همه افراد بطور تساوی از حقوق طبیعی خود استفاده کنند
ولی اگر مراد جنابعالی اینست که می‌خواهید مسلمان‌ها در ختن نه ساله غیر
رشیده را عقد نموده و بخانه‌شون هر فرستاده اند و این عمل را نقص قانون تشخیص
داده‌اید کاملاً بی انصافی است زیرا که مسلمان ممکن است زنا کند یا شراب
بنخورد پس خوب است جنابعالی بعمل استدلال، و بفرمائید که مثلاً اسلام شراب
وزنار احلال نموده زیرا مسلمین زن‌ایم کنند شراب می‌خورند پس باید این
قانون نقص شود بنده تصدیق می‌کنم که در حوزه اسلام مثل سایر حوزه‌های بشری
اشخاص خود بسند جانی زیاد بوده و هستند که ابتدا با ارتکاب یک سلسه
جنایات مکنن و ثروتی فراهم نموده بعد در سن کهولت و پیری بنا عقد و
ازدواج جنایات دیگری کرده‌اند خانواده‌های فقیر از روی جهل و بیچارگی

غزیزان نورس خود را به بد بختی چارو گاهی هم بوادی عدم سوق داده‌اند
ولی این جنایات که پرده قانون روی آن می‌کشد و بعضی آخوند ناماها
آن پرده‌هار ازین می‌کنند و همان‌طور که فرمودید لفظ و شیده را در اوراق
نکاحیه می‌گنجانند دلیل نقص قانون نیست (چنانکه عمل زشت شاگرد
میزان غلط بودن درس استاد نمی‌شود) بنده واقعاً با روح دینی خود
این خود پرستان را در جامعه اسلام مسلمان نمیدانم به آن معنی که حضرت
خطمی هر تبت فرموده است .

مبلغ بیهائی - یک دلیل مهم که قوانین اسلام دیگر عملی نیست
همین است که دول و ممالک مختلفه قانونی برخلاف آن وضع نموده‌اند
حتی مملکت ایران که برای ازدواج در مردم دختر سن شانزده سالگی را
در نظر گرفته است .

نمکارنده - تکرار می‌کنم که اول اعمال یک نظر مسلمانان متفردآ
یا حوزه اسلام اجتماعاً میزان صحت یا نقص قانون نیست، ثانیاً قانون
ملکت ایران برای ازدواج تعیین سن نکرده است و کاملاً از قانون مقدس
اسلام متابعت نموده متنها لفظ عوض شده است اسلام رشد تعبیر نموده و قانون
ملکت ایران استعداد جسمانی تعبیر کرده است. ممکن است قانون مملکت
ایران را بیاورید تجدید مطالعه بفرمائید تامل‌علوم شود که متن ابداع صریح
بسن معینی نموده است چنان که اسلام هم تصریح نفرموده است اسلام رشد
می‌گوید قانون مملکتی استعداد جسمانی می‌گوید و البته این قانون صحیح
و تمام است زیرا مثلاً در گیلان که یکی از ولایات ایران است ممکن است در ختن
در بیست سالگی استعداد جسمانی (رشد) پیدا کرده قابل ازدواج و مشمول

این قانون شود ولی در خوزستان که یکی از اولاًیات دیگر ایران است دختری دردوازده سالگی مشمول این باشد هردو بیک طریق و بالسویه از این قانون استفاده حقوقی خود را مینمایند.

مبلغ بهائی - اگر این طور است چرا بعضی از آخوندها فریادشان بلند است و دادمیز نند که دین ازدست رفت.

نگارنده - عجب استدلالی میفرمایید مگر فراموش فرموده اید در سوابق قبل و دوره هرجو مر جسالی چندین مرتبه برای موضوعات مختلفه دین ازدست میرفت. البته عالم عامل و مسلمان حقیقی هیچ وقت چنین حرفي نمیزند غوغاو جنجال فلان آخوندی سواد وبالآخره اعمال و عقاید ملانماها چنانکه قبل ازهم عرض شد هوز بحث مانبوده و ملاک صحت و عدم صحت قانون تجواده بود.

مبلغ بهائی - اصولاً من معتقدم که دنیا عامل بهائی هستند زیرا که قوانین و تعالیم بهاء‌الله روی اصول فطرت و طبیعت وضع شده و دنیا مجبور و ناگزیر است که قوانین را در مالک خود اجرا کند ولاین که صورتاً ولنضایهای ناشنده مثل در تمام ممل مسیحی ما می‌بینیم که برخلاف تصریحات مذهبی عیسیٰ علیه السلام که میگوید (هر که زن خود را بغير علت زنا طلاق دهد زنا کرده است) طلاق را ازمنابع قانونی خود گذرانده‌اند و بوسیله پارلمانها قانون مقدس طلاق را در همه الک خود عملی کرده‌اند چنانکه قانون اذدواج ایران هم تصریح کرده که هر کس بخواهد باداشتن زن، زن دیگری اختیار کند موظف است در دفتر رسمی اذدواج و طلاق از زن اولیه خود ورقه‌ای دائر بر رضایت و اجازه زن اول بر اذدواج ثانی ارائه دهد

والبته بالطبعه هیچ زنی چون راضی نمی‌شود که شوهرش زن دیگری اختیار کند چنین رضایتی نخواهد داد و بالمالازمه قانون تعدد زوجات عملالغواه شد و حال آنکه اسلام تعدد زوجات را صریحاً امضاء نموده است پس عملاً ثابت است که دنیا خواهی تجواده با الفطره قوانین موضوعه حضرت بهاء‌الله را اجرامی کند.

نگارنده - جنابعالی گویا تصریح (اقدس) را فراموش کرده‌اید که تصریح تراز قرآن اجازه تعدد زوجات را میدهد قرآن اجازه داده مشروط بعدالله ولی اقدس بدون شرط اجازه داده است قرآن میفرماید فانکه حوا ماما طاب لكم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم ان لاتعدلو افواحدة يعني تزویج کنید زنانی را که برای شما جایز است تزویج آنها دو تاوستا و چهارتا ولی اگر دیدید نمیتوانید بین آنها عدالت کنده بیش از یک حق ندارید تیجه آن که اگر کسی تواند بین زنهای خود عدالت کند بیش از یک حق ندارد اختیار کند ولی (اقدس) میگوید :

بَا اِيَّاهَا الَّذِينَ آتَمُوا كَتْبَ عَلَيْكُمُ النِّكَاحَ كَمَا كَتَبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِيَّاكُمْ أَنْ تَجْاوزُوا عَنِ الْأَئْتِينِ وَالَّذِي أَقْتَنْتُمْ بِوَاحِدَةٍ اسْتَرْاحَتْ نَفْسُهُ وَنَفْسُهَا يَعْنِي اِيْ كَسَانِي که ایمان آورده‌اید نوشته شده است بر شمامنکاح، بتسرید از تجاوز کردن از دوزن و کسی که قناعت کرد بیک زن هم نفس خودش در استراحت است و هم نفس آن زن ملاحظه میفرماید که (اقدس) تصریح و بدون هر گونه قید و شرطی اجازه میدهد که مرد های بش از یک زن تزویج نمایند ولی قرآن تعدد در اموکول و مشروط بعدالله نموده حتی تصریح دارد که اگر از عدم عدالت خوفدارید جایز نیست با بیش از

یک زن ازدواج نماید.

وان خفتم ان لاتعدل او فو ا واحده . پس اگر قانون مملکت ایران تعدزو جات رالغو کرده است قانون بهائیت را بطریق اولی لغو کرده است و این در صورتی است که قانون ازدواج ایران چنین اصلی را تدوین کرده باشد و حال آنکه قانون ازدواج ایران چنین بیانی نداشته بلکه میگوید اگر کسی بخواهد باداشتن زن، زن دیگری اختیار کند موظف است بدز نجديدا خطار کند که من زن دیگر ارم نه آن که از زن اول خود رضایت نامه در دسترس دفتر ازدواج و طلاق بگذارد و اين دستور يعني اخطار کردن به زن جديده زن داشتن راعين دستور اسلام است زيرا که تعدزو جات در اسلام موکول است بعد از دعالت ولازم عدالت ايست که مرد پس از اختیار کردن عيال جديده شب دوم را نزد عيال اول خود باشد ، پس فرضي ندارد در قانون اسلام که مرد بدون اخبار به زن ثانی خود از داشتن زن دیگر بتواند ازدواج کند.

مبلغ بهائي - اين كه فرهود ديد قانون بهائیت اجازه تعدزو جات است اشتباه است و احباب حق ندارند بيش از يك زن اختیار کند .

نکار نده - چنانچه عرض کرد صريح (قدس) است ومن مطابق منطق عبارت (قدس) اين ادعا را مينيمایم .

مبلغ بهائي - آيا قرآن تاویل و تفسیر دارد یا نه ؟ .

نکار نده - در حکامی که محتاج اليه جامعه است و محور زندگی بشير بر آن احکام است خير، تأویل و تفسیر ندارد و بر فرض اينکه تسلیم شويم چه تیجه برای شما خواهد داشت و شما از تفسیر و تاویل قرآن چه استفاده خواهید نمود .

مبلغ بهائي - همينطور (قدس) هم داراي تفسير و تاویل است گه

حضرت عبدالبهاء تفسير نموده اند و آنچه مورد عمل است تفسيرات و تاویلات او است لذا عرض هيکنم گرچه (قدس) تصریح دارد و تجویز نموده است تزویج بيش از يك زن راولي حضرت عبدالبهاء گفته است تزویج دوزن موکول است بعد از دعالت بين آن دوزن و چون احدی نميتواند عدالت کند لذا بر احباب لازم است از يك زن تجاوز ننمایند .

نکار نده - يك بام و دوهراش يده بودم ولي ندابين شدت . چه شد تاویل و تعبيير عبدالبهاء از آيه (قدس) داير بر اينکه اگر عدالت نشود جو از اختيار دوزن ممنوع است ممدوح ويسند يده است وحال آنکه صريح (قدس) برخلاف آن است ولي تصریح قرآن که ميفرماید اگر بر ترسيد واحتمال دهيد که نتوانند عدالت کنيد حق تعدد نداريد مرد دوست و غير علی؟! ...
مبلغ بهائي - حکم در آیه قرآن معلق است ولي تفسير عبدالبهاء تصریح بمنع نموده است .

نکار نده - نميدانم مراد شما از تصریح چيست آيا قرآن نميرماید :
ولن تستطيعوا ان تعدلوا بين النساء ولو حرصنتم يعني هر گز نميتوانيد بين زنان عدالت کنيد و اين تصریح اشد از تصریح یعنی است که ميفرماید عبدالبهاء در تاویل (قدس) تصریح نموده است .

مبلغ بهائي - اصول اسلام زن را پست انگاشته و اوراخوار شمرده است چنانکه عمل مسلمانها شاهد حال است .

نکار نده - جنا بالي ميل داري دعاوي شمارابنده بدون دليل قوى کنم و يا آنکه دليل شمار اعمل افراد بدانم و گرانصف بدھيد هر دو برخلاف قانون محاوره و برهان است .
در اين موقع تدریجاً آثار کسالت و خواب در حضار ظاهر و يکي از

حضراربعندر کسالت اجازه خواسته و پس از تعارفات معموله از درب خارج شدن بند و یکتقریبگر و آقای مبلغ چند دقیقه دیگر صحبت‌های متفرقه نمودیم از جمله من سؤال کردم حضرت عبدالبهاء در (مفاؤضات) خود مدعی است که حضرت ابراهیم خلیل غیر از اسماعیل و اسحق پسر دیگری داشته است که در زمان خود خلیل بطرف ایران آمده و توطن نموده است و بهاء‌الله از اولاد او است زیرا تمام انبیاء باید از اولاد ابراهیم خلیل باشند، بنده می‌دانم بفرمایید برای این ادعای آنچنان‌با عالی سند تاریخی دارید یا خیر؟
مبلغ بهائی - من خودم می‌دل داشتم در این موضوع سندی در تواریخ بدست بیاورم و هر چه تفحص کردم سندی بدست نیامد ولی قرآن هم خیلی از واقعی رائق می‌کند که سنت تاریخی ندارد اصول را کلمات شارعین و تابعین آنها قضا یایی برخلاف متن تواریخ زیاد نقل شده است این هم از آن قبل است در این وقت سفره شام آوردند جای قارئین محترم خالی خورش به و دوغ بسیار عالی .

حقیقتاً چه دوغی!

پس از صرف شام کتب ذیل را بندی از یکی از آقایان حضار برای مطالعه گرفتم :

کتاب هفت وادی، مکاتبات عبدالبهاء، تاریخ بهائیت که از فرانسه ترجمه شده است، فوائد، و یک کتاب در احوالات، باب که بزبان فرانسیس است تأثیف نیکلا نام فرانسوی. پس از تعارفات معموله جلسه آتبه شب جمعه تعیین شده واز آن عمارت بیرون آمد .

بناریخ شب جمعه غرة ذی القعدة الحرام ساعت شش؛ قارئین محترم عمارت خانه اطاقی را که در جلسات قبل مجمع

این عدد قلیل بود می‌شناشد لذا محتاج به تجدید وصف نیست .
پس از زور و تعارفات معموله و ورود مبلغ بهائی، یکی از آقایان حضار فرمودند در چندی قبل یک زن امریکائیه آمده بود و بین بان خوش گنفرانس داده (که بعداً برای حضار ترجیح شده) و روح این گنفرانس این بود که موسس و قائد بهائیت در دنیا خدماتی به اسلام نموده، زیرا اسلام در دنیا هیچ اسم و رسمی نداشت و تابعین بهاء‌الله با اعتبار این که اورا صادق هیدانند و پس از تصدیق بر سالت او تصدیق اسلام را نموده اند ناگزیر اسلام را هم تصدیق می‌کنند، و من تعجب دارم چطور خود مسلمانانها عظمت این امر را از دست داده واژه زور و تصدیق با این امر عظیم خودداری نمی‌نمایند .
چون این آقا (ناقل قضیه گنفرانس) شخصاً نمود علاقه‌من هستند می‌لند انشتم خاطر ایشان را بر نجاح و قبل از آنکه با ادله عقلیه بطلان عقیده ایشان را ثابت کنم یا خود من طریقه ایشان را تاخذ نمایم (چنانچه شرط ورود در مباحثه همین بود) پرده از روی بعضی اسرار برداشتم لذا در مقابل، بیان ایشان سکوت نمودم و امیدوارم از برگات روح مقدس حضرت خاتم النبیین ﷺ مدد شده روزی بباید که من و ایشان دریک طریقه گذش نموده و بیک عقیده معتقد بباشیم ولی برای قارئین محترم لازم است یک قضیه ای را که خود بنده دیده و شرح آن برقرار ذیل است در ضمن این یاد داشتها بعرض قارئین محترم برسانم .

برای این بندۀ اتفاقاً مسافرت یزد پیش آمده و در ماہ ربیع الاول از ظهران بسته یزد حرکت کردم، و در مدتی که در آنجا اقامت داشتم باب الفت و آشناei بالاهمی مفتوح شد از کلیه طبقات و فرقه‌های مختلف

حتی آقایان زرددشتی ها با من معاشرت میکردند، و من خیلی ساعی بودم بین حضر از زرددشتی ها و مسلمین ایجاد وداد روابط حسنے بنمایم چه یزدرا شهر صفتی مهمی دیدم لازم داشتم بهر قیمتی هست هر موضوعی که وجب اختلاف بین اهالی است باحیل دقیقانه مرتفع نموده، وسائل ترقی ورشد اهالی را درسایه محبت وداد فراهم نمایم بالاخره هور دیدم ای، و محبت اهالی بودم و با این جهت راه بعضی تحقیقات برای بنده بار بود لذای بصحت تحقیقات دو ماهه خواهیم بود، اطمینان کامل دارم اینکش رفع قضیه و مشاهدات بنده.

در طهران هر وقت آقایان بهائی در مجلسی از عظمت امر خودشان صحبت میکردند میگفتند شما از طهران بگذرید که عده ما کم است در امریکا چنین در اروپا چنان من جمله گفتند که اگر شما باید بروید و مشاهده و تحقیق نمائید بهمان نسبتی که در طهران بهائی کم است و انگشت نمایم نگاشت نمایعنی اکثریت با فرقه بهائی است.

این تفصیل را بقدر، از طرفداران بهائیت شنیده بودم که واقعاً اسباب حیرت بنده شده بود، تاوقتی که اتفاقاً این سفر پیش آمد و بیزد که وضعیت روحانیت آنجا را مشاهده نمودم این رجز خوانی و جنجال موهم بمراتب در نظرم بیشتر رضوخ پیدا کرده و مسلم شد زیرا هر چه میدید در اغلب از روحانی ناماها پای بی جوراب، کچزار فتن، دور و نی، سالوسی، تدلیس و تلبیس یقین کردم که طریق مشی و رفتار آقایان مردم را از دین مقدس اسلام منزخر نموده و با بالمیل بهائیت دچار کرده.

کم کم هزارده بنده با شخصی زیاد شد و از عده بهائیها و اخلاق‌نشان شروع تحقیقات نمودم، دیدم با سوتوتر بیت و مسی غلط بعضی از روحانی نماها

در تمام مضافات یزد عده بهائی از صد نفر تجاوز نمی‌کند، مخصوصاً بخاطر دارم که روزی در هر یز بخانه طبیبی بواسطه آشناهی که با پرسش داشتم دعوت شده بودم این طبیب پیر و خانواره اش تنها خانواره هستند که در میان چهل هزار سکنه هر یز متدین بین بهائی شده‌اند.

این شخص پیر مردی است در سن هشتاد سالگی، بسیار زنده دل و خوش شرب، بعد از نهار کم کم از مذهب صحبت بمیان آمد دیدم این پیر مرد بی اطلاع آهی کشیده و گفت من برای اهل این ولایت خیلی متأثرم زیرا در عصری که تمام روی زمین این امر (بهائیت) را تصدیق نموده‌اند اهالی این نقطه بواسطه بی‌فضلی وجهات از این فیض محروم مانده و هنوز بخرافات سابق خود مبتلا هستند ای آقا خوشحال شما که در تهران هستید راستی ازقراری که شنیده‌ام در طهران دیگر خانواره غیر بهائی خیلی کم پیدا می‌شود دل آمریکا که امسال اعلان خواهند کرد و مذهب رسمی خود را بهائیت معرفی خواهند نمود، حیرت در این است که این پیر مرد در این مورد باشوری بی‌حد برای عدم اقبال ساکنین یزد به بهائیت نموده از سوی میکرد و عقیده حتمی او این بود که در تمام روی زمین فقط محوطه‌یزد از قافله بازمانده است و الاتمام دنیا بهائی هستند، بنده در مقابل افکار دورو در ازوی سروته این مرد بکلی ساکت بودم.

قارئین محترم از این قصه کاملاً استنباط خواهند کرد که آمدن زن آمریکائیه و کفرانش دادن او هم از همین قیل بوده است که آقای دوست گرامی بنده تصور می‌فرمایند دنیا مسخر بهائیت شده است و حال آنکه حضرت ایشان شخصی با اطلاع و تحصیل کرده هستند الا این که

اصل «حب الشیء» مانع است که با نظر روشی زوایا و مزایای این امر را مشاهده فرمایند.

بنده نمیخواهم از قلت یا کثرت اثبات حقانیت یا بطلان بنمایم ولی عرض می کنم این انتشارات اغلب اساساً اینطور است و بر فرض اینکه آقایان یا خانم کترانس دهنده راست هم بگویند دلیل حقانیت یا بطلان فخواهد بود.

مبلغ بهائی - در چند شب قبل من در مجلسی بودم که عده از وکلای عدیله و رئاسی آن حضور داشتند و قرارش بین قوانین اسلام و بهائیت بطور محاکمه ورود نموده بحث نمائیم من مثلی زدم و گفتم وقتی صاحب محاکمات کتاب محاکمات را نوشت سلطان وقت او را احضار نموده و گفت تو وقتی حق داری که بین کلمات خواجه ناصر الدین و هم رب تبهه ای او محکمه کنی که خودت را افضل و اعلم از آنها بدانی.

مقصود ایشان (مبلغ بهائی) از این مثل این بود که ما وقتی حق داریم در محکمه بین قوانین دو مذهب وارد شویم که اعلم از هم قتنی و شارعین این دو مذهب باشیم.

بنده با ایشان تذکر دادم که عملیات و دانستن اصطلاحات علمی و فنی غیر از مسئله مذهب است و اگر شرط فهم مذهب علم باشد بعث انبیاء بی تیجه است زیرا نبی برای عامه و توده مردم بعouth می شود و باستی همه بتوانند مذهب را فهمیده و اجتهاد آفقول دین کنند.

نگارنده - البته بنده ادعانمی کنم که هزار یک مصالح و حکم قوانین محمدی علیه السلام رامی فهم و لی خود قانون اسلام بـماـاجـازـهـ داده بلکه

امر فرموده است که اصولاً و فروع اعداد دین اجتهاد نموده و بدون دلیل قولی را قبول نکنیم.

مبلغ بهائی - از جمله قوانینی که در اسلام هست بشهادت قرآن و عمل مسلمانها حتی ائمه دین خریداری غلام و کنیز است و مامی بینیم امروز این قانون عملی نبوده و قابل اجرا نیست، چنانچه در جامعه ملل که نماینده گان دول اسلامی هم در آن جامعه بودند و بالتبه نماینده دولت ایران هم حضور داشته است تصمیم قطعی در این موضوع گرفته و حکم دادند که در هیچ نقطه از عالم، بشر نبا یستی خرید و فروش شود نماینده گان دول اسلامی هم امضا و تصویب کرده اند.

نگارنده - اینکه چنان عالی بهائی شده ای سودورمه باشد بیاناتی که حالا برای بنده می فرمائید لا بدروزی هم مورد خطاب بوده و بلا جواب بوده اید و از این جهت اسلام را خرافات و قوانین را غیر عملی دانسته اید، این است که در حقائق دین فحص نکرده اید اولاً اسلام میکرمه جبور کرده است مردم را که بطور وجود غلام و کنیز خرید و فروش کنند که اگر این قانون لغو شود در دنیا اسلامیت و مبانی متزلزل باشد و ثانیاً این اعتراض اصولاً از عدم دقت در حقائق اسلام و درک نیکردن فحاوى قرآن پیدا شده است، راستی باید متأثر بود برای حوزه اسلامی که ابدأ با حقائق روشن و مشعشع آن آشنا نیستم اگر عالم نما هستیم دین مان مباحثه ارش است و شکایات و طریق اخذ ثلثت و سهی امام و کسور تسعده گر عالم حقیقی است از شر خرافات و موهومات مردم منعزل و گوش نشین است اینست که اغلب در مقابله این ایرادات تسلیم شده و قبول بهائیت میکنند یا یکسره از دین صرف نظر نموده

آسوده میشوند والثانی اولی عنداهل البصرة
اینکه میفرماید اسلام خرید و فروش غلام و کنیز را اجازه داده است اشتباه
فرموده اید، لازمست بطور اختصار نظری بتاریخ راجع بزمان ظهور اسلام
نمود تارفع اشتباه بشود و مطلب روشن گردد. در زمان ظهور اسلام خرید و
فروش بشر عنوانی مستقل داشته و در تمام ممالک تمدن آن عصر این اصل
معمول بوده و یک شتہ از تجارت مهم دنیا خرید و فروش عبید و اماء بوده است،
بزبان امروزی تجارت خانه های مهم و تجار صاحب سر ما یه زیاد بودند که شغل
آنها تجارت شان بهمین وسیله انجام داشته مثلاً فرض بفرمایید تاجری که
تمام سرما یه اش منحصر در و هزار کنیز و غلام بوده در آن عصر زیادی ایافت
میشد پس از آنکه اسلام ظاهر گردیداً گرمی خواست ابتداء این اصل را
یکسره لغو کند چه سرما یه ها که از بین میرفت و چه هرج و مرج که در بازار
دنیا ایجاد میشد اسلام که نمیخواست از اغنان الهی فقط رفع حاجتی نموده بعد
هرچه میشود بشود. اسلام میخواست در دنیا حکومت های اسلامی تشکیل
دهد آثار و احکام او بدالدهر باقی بماند و اند اسلام که خود را خاتم النبیین
معرفی نموده تجارت و اقتصاد را رهمنمایی در دنیا تأمین نماید لذا
این اصل را تصویب نموده، منتهای مقابله این تصویب برای عتق و آزادی
غلام و کنیز طرقی را تاختاذ نمود که مردم آن طریق را تعقیب کنند و تدریجاً
این اصل از دنیا برداشته شود چنانچه شد.

حالاً اگر جنابعالی در کتب ققهیه اسلام نظری دقیقاً نه بفرمایید،
ملاحظه خواهید کرد که در اسلام کتاب الرق نداریم عنوان رقیت و بند کی
اصلاح نیست بلکه کتاب العتق داریم یعنی کتاب آزادی که محتویات این
کتاب فروعی است راجع بغلام و کنیز که در چه مواردی و چه طریقی

وجوباً یاست جواباً آزاد میشوند و اگر این مطالعه را بفرمایید و کتاب عتق
رایکمرب تهازن نظر بگذرانید. و موارد عديدة که اسلام برای عبدو سیله آزادی
قرارداده احصاء کنید (۱) اگرچه تقریباً از حد احصاء عشور ماره بپرون است).
آنوقت تصدیق خواهید فرمود که اسلام خرید و فروش بشرط تصویب نکرده
بلکه در ضمن عمل طرحی ریخته است که این رسم را تدریجی گالو نماید.

مبلغ برهائی - از جمله قوانین و اصولی که در اسلام عملی بوده و امروز
بامقتضیات عصری و کنونی قابل اجرا و عمل نیست قانون طلاق است که
اسلام میگوید «الطلاق بیدهن اخذ بالساق» (بکلی اختیار طلاق و تفرقی).
رادرسست مرد قرارداده و اگر زن مرد را انخواهد باید بپرسی صدمه که هست
صبر کند، چنانکه مادر ضمیم عمل دیده و مشاهده نموده این که اغایه در موقع
لجاج مرد ها بن همام گلو یند و مایخواهیم شمارا زنده بگور کیم از حقوق
زوجیت آنها را محروم نموده و طلاق نمیدهنند زن هم که حق طلاق دادن خود
راندارد باضافه اسلام زن را بقدری خواه و پست نموده که حتی زن را در تحت
قیمه میمت مرد در آورده است چنانکه قرآن باین معنی شهادت میدهد:
«الراجع و اموون على النساء»

نگارنده در موضوع طلاق اگر جنابعالی مضافه تأمل و تعمقی
بفرمایید تصویب خواهید فرمود که اگر طرفین حق تقریب داشته باشند هیچ
گام نه گانی تأمین نمیشود، تشکیل خانواده نخواهد شد؛ زیرا شخص
جنابعالی وقتی باتمام قوا در ترقی و توسعه نزد گانی خود تان سعی و کوشش
میکنید و وسائل آسایش خانواده خود را فراهم می آوردید که بدانید این
زند گانی متعلق بشما و منافع آن بخود شما عاید خواهد شد، ولی اگر
مردی که امر و وزر حمتی کشاد اطمینان نداشته باشد که این عیالی کم در

خاندارد فردازن او هست یا خیر حقاً و انصافاً پایی این زندگانی و سامان برآست، و اگر طلاق بدست زن باشد (چنانچه میفرمایید در بهایت ایظطور است یعنی زن هم میتواند مرد اطلاق بدهد) البته این مانع، ارکان خانواده را شیداً متزلزمیکند.

مبلغ بهائی – این مانع لسبت بزن هم هست زیرا اوهم وقتی دانست که شوهر حق طلاق دادن اور اراده (بابیان سرکار) لازمه اش اینست که بزندگانی خود لخوش نبوده و همیشه متزل باشد.

نگارنده – برای اینکه خاطر حضرت مسیط طلاق عالی را آسوده کنم عرض میکنم اگر شایط مشکله طلاق را در قانون اسلام وارد شوید خواهد دید که باعتبار اشکال در عمل میتوانیم بگوییم اسلام اصول طلاق ندارد بعضی خیال میکنند که طلاق در اسلام مثل پس دادن نخودلوبیای ابتداعی است و این اشتباہ است لذا اشخاصی که متأنی به ادب اسلام هستند اساساً محال است که ضجیع خود اطلاق بدهند مگر بعلی که ممکن است طلاق و حجوب پیدا کند و اگر در خلائق و دستورات اخلاقی نظری معطوف فرهائید، خواهید دید که برای ایمان باین امر چقدر نبی از بزرگان دین مارسیده است، «ضایاً باینکه شرط صحت طلاق است که دونفر شاهد عامل پایید حاضر و مستمع باشند و دلالت در مردم طلاق عدالت واقعی و نفس الامری است حتی صریح متون فقهیه ما است که اگر امروز طلاق جاری شدو بعد از همسال خلاف عدل مستمع طلاق (حین الاستماع) ظاهر گردید آن طلاق باطل است و بین آن زن و مرد بقانون الهی طلاق واقع نشده و تفرقی نگردیده است. و اگر جنابعالی امروز کهوسایل احصاء و تحقیق در دفاتر ازدواج فراهم است راجع بطلاق هائی که واقع میشود فحص و دقیق بفرمائید

تصدیق خواهید نمود براینکه آنچه طلاق واقع شده صدی نود آن بین متجددین و متجددات است بدوعلت.

یکی آنکه مسلمانها و کسانی که بروح دینی آشنا هستند میدانند که اجر اطلاق بطور عمل تقریباً غیرممکن است بنا بر این مجبور ند که در زندگانی طوری باعیال خود رفتار کنند که بورود در مرحله اطلاق وارد شوند علت دیگر آنکه در مسلمین و مسلمات بر طبق اصول منهنجی زن مطیع مرد است، همان ظور یکه خود تان فرمودی دوازمعایب اسلام شمردید «الرجال قوامون علی النساء» چون دائره آزادی زن در محیط خانواده های دینی محدود است لذا اعتمام مرد بزن بیشتر است و علاقه اش بادامه زندگانی و توسعه خانواده زیادتر در نتیجه بین این ظور خانواده های دینی طلاق خیلی خیلی نادر و قلیل الواقع است.

خوب است جنابعالی حالا که این دستور الهی را مورد اعتراض قرار داده اید، لطف فرموده تمام آیه را قرائت فرمایید تا بهتر از این نتیجه حکم بدست آید. «الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم على

بعض وبما افققوا من اموالهم او لا جنابعالی در ترجمه این آیه فرمودید قرآن مردان بزن قیم قرار داده قوام را بمعنی قیم گرفته اید و خود تان بهتر از بندۀ میدانید که متعتمداً غلط ترجمه کردید چه حاصل معنی آیه اینست که مرد ها قیام کنند و اند با مورز نه و اداره زندگانی آنها محدود است بدست مرد ها. چرا؟... (چون فرق آن کدب علمی و استدلالی است در ضمن حکم اغلب ذکر علت نیز میفرماید) زیرا خداوند فضیلت داده بعضی را ببعضی دیگر و اگر از نظر جنابعالی محو نشده باشد در یکی از جلسات گذشته بندۀ با استدلال

بحث و مناظره خلسته گذشته کاملاً مر بوط و حقاً قبل فحص و تدقیق است و موضوع مزبور ریشه تشکیل خانواده و بنان علمی تدبیر منزل است از روی زیکه، شرپا بعرصه تمدن گذاشت و زندگانی اجتماعی شروع گشت در فن تدبیر منزل و اصل حکومت و مدیریت افکار مختلف پیدا کرد و در بیان حقوق افراد خانواده مخصوصاً زن و مرد اقوال غیر محدودی در دسترس است که بر گشت تماد آن اقوال بحصر عقلی بیکی از این سه قول منوط خواهد بود (در این زمینه نمیخواهیم طول سخن داده و اصطلاحات اهل فن را ذکر کنیم بلکه مقصود حل موضوع بالسانی عامیانه است امید که مورد اعتراض اهل فن واقع نشود و اقوال شلانه از این قرار است)

- ۱- زن و مرد هیچک مطیع دیگری نبوده و برای هیچکدام قدم و توقی بر دیگری بناشود رکلیمه مهات زندگانی مشترک کارهای رأی بوده و حق مداخله داشته باشد.
- ۲- مردم مطیع و محکوم زن باشدو هرچه زن میگوید مردان اطاعت کند
- ۳- زن مطیع و محکوم مرد باشد و حق حکومت در انتظام امور بیتیه بازن باشد.

بطلان قول اول بدینه است، زیرا مدار امور اجتماعی روی وحدت است، وهیچ وقت دوفکراز دو نفر در آن واحد قبل اجراء و عمل نیست، چنانچه در آداب سفر در ضمن دروس اخلاقی اسلام دستور میدهد که مسافرینی که در یک مقصد دور یکمسیر سفر میکنند، لازه است یک مفتر امطا عقر اراده و سایرین مطیع او باشند، اگر اعتراض شود که امر و زرده نیا حال و عقد امور بکلی در تحت گریت آراء اجتماعات بشری واقع است جواب اعراضی شود که لفظاً کثیر است بعضی را در اشتباه انداخته و خیال میکند در مجامع

با قول علمای تشریح عصر کنونی، ثابت کردم که ساختمان طبیعی زن از هر دفعه ای است و اذین جهت خداوندی فرماید مرد قیام کننده بامورات زن است زیورا بعضی در خلقت بر بعضی فضیلت دارند. علت دیگری که زنها در زندگانی و معاشرت محدود ندارند و صلاح دیده ردها «بما انفقوا مام اموالهم» چرا که مردها در راه آسایش زنها در قانون اسلام بایستی از اموال خود در قدم زنها رهی دارند نثار کنند و در مقابل این فدا کاری و اتفاق مالهم آنها بایستی مطیع او امر مردها باشند در این موقع یک سلسله صحبت‌های مختلفه به میان آمد از قبیل ذکر اوضاع زندگانی شرق و غرب و هریک از حضار بنویه خود نقل و حکایتی بیان میکردند و چون مریوط با استدلال هیچ یک از طرفین نیست لذا از ذکر آنها خودداری مینمایم، که وقت قارئین محترم را تضییع نکرده باش، و در ضمن همین صحبت‌های متفق‌قدم موقع شام خوردن رسید و جای هم خوانندگان خالی خورش قورمه‌سوزی و دوغ بسیار اعلیٰ صرف شده و برخلاف اغلب مجالس مناظران مذهبی با کمال دوستی و عطفت از یکدیگر خدا حافظی نموده و جلسه‌آتیه برای شب جمعه در ساعت مقرر تعیین شد.

قبل از رسیدن شب جمعه و تجدید جلسه مناظره خوب است یک موضوع را که مرد بحث تمام افراد معاصر است و در هم‌الک دنیا و طوائف روی زمین عتایید مختلفه در اطراف این موضوع دیده و شنیده میشود، برای مزید تذکر خوانندگان گرامی اشاره کنیم و نظر قائد مقدس اسلام را در این باب با عقائد سایر بزرگان دنیا مقایسه کنیم، زیرا این مطلب با

افگار و اتخاذ آراء رأى چندین نفر مورد اجرا و عمل واقع است مثلاً در مشاوره های طبی برای معالجه یا کمربیض بالآخره فکریاک طبیبا از اطباء مشاور مورد قبول و عمل واقع شده سایرین متابعت میکنند همچنین در مسائل اجتماعی اعم از رسمايات و سیاسیات پارلمانی و فروتنهای جنگی وغیره ممتها این است که در صورت آزادی افکار، وتساوی افراد از حیث تقدیم و اقتدار بهترین آراء و افکار اتخاذ خواهد شد. لذا قرآن اسلام هم این اصل را تصویب نموده و قائد اسلام خود را موظف میدانست که در تحت عنوان «شاورهم فی الامر» از افکار معاصرین خود در امور اجتماعی و فروع تشکیلات مملکتی استفاده کند ولی در امور جزئیه مثلاً از قبیل تکالیف زن و شوهر و تساوی آنها در آزادی فکریا عدم اطاعت یکی از دیگری شور فرض ندارد ولا بد باید یکی از آنها مطبع دیگری باشد، زیرا بین دونفر اکثریت مفهوم ندارد و اجراء دوفکر متضادهم در آن واحد ممتنع است.

عقیده ژانی که مردم مطبع زن باشند گرچه در دنیا برای این عقیده طرفدارانی هست و امر و زهم بعضی از جمیعت های بشری باین عقیده عمل میکنند و از مفاسد آنهم متأثر و مملو نیستند ولی بموجب براهین علمی و عملی این عقیده نیز باطل است زیرا لا بادله که در اوایل این داشتها بنظر قارئین محترم رسید، ساختمن فکری زن ضعیفتر از مرد است و بحکم طبیعت بایستی ضعیف مطبع قولی باشد، و ثانیاً زن حافظ حدود نسل و تولد است، اگر بر مرد حاکم و مستولی باشد و در معاشرت و شئون زندگانی خود را بکلی آزاد و مطلق العنان بداند قبیر اعوات نسیبی یکسره از همیان هیرود یعنی مرد در صورتی جان و ممال خود را در راه تربیت فرزند فدا میکند که اطمینان قاطع داشته باشد که این فرزند از خود اوست و حکومت

زن بر مرد این اطمینان را از بین می برد و نظام اجتماع را مختل میگند، چنانچه همین حس بدینی در نتیجه آزادی زنان یکدسته را در دنیا باین خیال انداخت که خود را از بارز حمایت برای فرزندی که نمیدانند از خود آنراست یانه آزاد کنند ازدواج و وظیفه مقدس مادری را بیک کارخانه جوچه کشی تبدیل و طرح نوی ریختند که تمام موالید فرزندان مملکت اند. عقیده سوم اطاعت زن است نسبت بر مرد که قائد مقدس اسلام این عقیده را تصویب نموده و مورده عمل قرارداده است، و در مقابل این اطاعت باید مرد زن را از هر جهه آسوده و محترم نگاهدارد و مرد هیچ گونه حقی بر زن ندارد مگر تمنع و اطاعت در مواردی که مرد حفظ ناموس خود را و آن اطاعت مر بوط میداند، بزبان ذیگر در قانون اسلام زن موجودی است که در امور اجتماعی هیچ وظیفه ندارد مگر حفظ حیثیات ناموس و پرورش امانتی که قدرت و حکمت قادر بیچون بوسیله مرد در محفظه رحم او قرار میدهد و زن موظف است که این محفظه را که او لین منزلگاه عالم وجود است برای فرزند خود مقدس و مبری نگاهدارد یعنی عالم مشیت و ایجاد رادر این منزلگاه که منشا موجویت و تجسم است از خط و خلل محفوظ دارد و با شایعه عصیان و خیانت مخلوط نماید و بعبارت اخیر صد رحم را بقطرات میابیگانه آلوه نکند.

زن خوب فرمان بر پارسا	کند مرد درویش را پادشا
چو بروی بیگانه خندید زن	بر مرد بگولاف مردی مزن !!

ضمناً خاطر قارئین محترم را تذکرمی دهم که این اشاره مختص در موضوعی چنین مهم بسی زرزا وغیر کافی است ولی گمان میکنم برای ارباب فهم و خردمنوئه باشد که نتیجه مطلوبه از آن حاصل گردد.

پیتاریخ شب جمعه هشتم ذیعقدة المرام

ساعت شش بعد از ظهر است آخرین جلسه مناظره بر ترتیب معهود تشکیل یافت. خوانندگان عزیز که بمنظمهای داشته‌ای مذاکرات جلسات قبل خاطر محترم خود را مشغول داشته‌اند امیدچنانست که لطفاً از ملاحظه این آخرین یادداشت هم که از حیث موضوع و مفاد متناظره خالی از اهمیت فیضت خودداری نفرمایند.

اجمالاً یعنی پس از درود با طلاق معهود و زوارفات معموله با آقائی که از قبل تشریف داشتند قریب یک ساعت صحبت‌های متفرق قد شده با آقائی مبلغ محترم پس از یک ساعت تشریف آوردن در حالیکه معلوم بود خیلی با عجله و شتاب طی طریق فرموده‌اند و قبل از این تأخیر معدتر خواستروی صندلی جلوس کردن و صحبت بدین طریق شروع شد.

نگارنده حضرت آقا شب‌های گذشته حضر تعالیٰ معتبر پس از بودن بندۀ مستمع حالاً گراجازه بفرمائید بندۀ سوالاتی دارم بعرض برسانم.

مبلغ بهائی - البته بفرمائید.

نگارنده - آیا کتاب بیان در نزد شما مقدس است و آنرا کتاب آسمانی میدانید؟

مبلغ بهائی - بلی کتاب مستطاب بیان یکی از کتب آسمانی و در نزد ما مقدس است.

نگارنده - آیا تصدیق دارید که کتاب بیان ناسخ کتب سماوی قبل بوده بعتقد شما اخیر؟..

مبلغ بهائی - اصل ادعای ماهمین است که کتاب مستطاب بیان

ناسخ کتب قبلیه خود بوده است.

نگارنده - آیا تصدیق می‌فرمائید که بهاء‌الله قائد بهائیت و شارخ شریف شماره سال بکتاب بیان ایمان داشته و آن کتاب را کتاب آسمانی می‌دانسته یعنی بیان را ناسخ قرآن شناخته است؟..

مبلغ بهائی - بر حسب ظاهر مؤمن بوده است ولی حقیقتاً صاحب بیان مبشر بوده است مقصود شما از این سوالات چیست.

نگارنده - مقصود بندۀ اینست که شما مدعاً هستید وقتی کتاب بیان پیدا شد تمام قوانین و شرایع دنیا ناسخ شده و با حکام مندرجۀ در بیان باشیستی دنیا عمل کنند آیا اینطور نیست؟

مبلغ بهائی - عرض کردم که اصل ادعای ما همین است ولی مقصود را بفرمائید.

نگارنده - مقصود بندۀ اینست که اگر در کتاب (بیان) دستوراتی ببینیم که قابل عمل نباشد و بر طبق فتوای عقل این دستورات را نداده باشد، و بعبارت اخیری اگر ما ثابت کنیم که این کتاب حاجات معاشی و معادی بشر و حوزۀ اجتماعی را رفع نمی‌کند سهل است توجه‌های هم‌ازاین قوانین مندرجۀ در (بیان) حاصل نیست ثابت می‌شود که هر کس به چنین کتابی ایمان بیاورد سزاوار شارعیت نیست؟.

مبلغ بهائی - کتاب مستطاب بیان برای مؤمنین دارای بسی اهمیت است و اگر جناب عالی اعتراضاتی در او بنظر آورده‌اید ممکنست بفرمائید. فکارنده - این کتاب (بیان) است (اشارة بکتابی که همراه داشتم) که بندۀ همراه آورده‌ام ملاحظه بفرمائید یکی از احکام این کتاب آسمانی اینست که می‌گوید:

الباب السابع والعشرين من الواحد الثالث . لا يجوز كتابة آثار النقطة كلها الأباحسن الخط وان يكن عند أحد حرفاً من دون خط الحسن فيحيط عهله ولم يكن من المؤمنين .

يعني جائز نسخ كتاب (بيان) نوشته شود مگر با خط خوب وزبائن اگر کسی از كتاب بيان يك حرف بخط غير نيكوداشته باشد اعمالش ضائع است ، و ايماش درست نisست ، و بازميگويد : الbab الشاهن والعشر من الواحد الثالث من اراد ان يفسر شيئاً من آثار النقطة اوينسخ في رضاء الله كتاب لا يجوز ان ياتي نسخة الا ان ينسخ لنفسه على احسن خط بخطه او بخط دوته فإذا يحل عطانه والا لا يجوز يعني هر کس تفسير بيان مينويسد باید بخط نیکوی خودش يا خط نیکوی دیگران برای خودش يك نسخه نگاهدارد آنوقت نسخه ای بدیگری بدده وغیر از این جائز نisست . در مقام انصاف از جنا بعالی سؤال میکنم کتابی که بعید شمات تمام قوانین دنیارا نسخ کرده و بر تمام جوامع بايستی احکامش هجری شود آیا همین است احکام مندرجہ در آن که بيان را با خط خوب بنویسید والعمل شما ضایع است یا نسخه کتاب بدیگری نهید قبل از آنکه برای خودتان يك نسخه داشته باشید آیا این احکام برای جوامع پسری سعادتی خواهد داشت . !!!!!

وابازميگويد : الbab العاشر من الواحد الرابع في ان الله قد اذن لمن دان بالبيان فيما يشترون من كل شيء ممن لم يدن بذلك الدين لأن اذا خرج من ملك هذا ودخل في ملك هذا يظهر اعظم المثلية ذلك انددين يعني خداوند اذن داده که اهل بيان ازغير خودشان چيز بخورد وهر چيزی که در دست غیر اهل بيان نجس بود وقتی

در تصرف اهل بيان آمد پاک می شود . تعجب است يكجا همین کتاب می گوید اهل غیر بيان احدی را روی زمین باقی نگذارید و تمام صاحبان ادیان غیر بیانی را قتل عام کنید . يكجا می گوید اموال غیر اهل بیان را جبراً تصرف کنید يكجا می گوید اشیاء نفس را اگر اهل غیر بیان خریدید پاک می شود يكجا می گوید ماقم اشیاء را پاک کردیم و در عالم نجسی نیست . آخر قطع نظر از بی تیجه بودن این کلمات و عبارات برای جوامع بشری اگر بنده در این مذهب داخل شوم پا خود شما که داخل هستید با این تفاوتات چه می کنید ؟ شاید يكی از کرامات این ظور این است که اجتماع تعقیبین جایز شده باشد ! و بازمیگوید : الbab العاشر من الواحد الخامس ان الله قد قدر الهمایكل للرجال والد و ائم للنساء يعني خداوند تقدیر کرده است هیکل هارا برای مردان و دائره ها را برای نسوان . حقیقتاً ما یالم بفرمائید نوع بشر که بایستی تمام قوانین را کنار بگذار و بكتاب بیان مثلاً عمل کند . چطور با این کلمات خود را اداره کند آخر این کلمات و بقول شما آیات الهی را اخلاقیات میتوان دانست یا عبارات متضمن احکام است یا اجتماعات ، هؤمین باین کتاب از این کلمات چه استفاده خواهند کرد ؟

مبلغ بهائی - وقتی من در عشق آباد بودم کتابی از نقطه اول مشاهده کردم که قریب باین مضمون بیاناتی فرموده بودند خطاب بعلمای اسلام که ای علماء بدانند من میدانم فاعل مرفوع است و مفعول منصوب ولی باهمهین کلماتی که شما آنها را غلط میدانید من پیش خواهم بردو بر دنیا حکومت خواهم کرد تاعظمت امر الهی بر شما واضح و روشن شود . نگارنده - آفای من بنده راجع با غلط ادای اعتراض نکردم سؤال بنده این است شما که قوانین ارضی و سماوی را باطل ومنسوخ میدانید آخر

با کدام اصلی از اصول این کتاب آسمانی میخواهید دنیا را اداره کنید و مردم را بچه سعادتی دعوت می کنید آخر این حرف یعنی چه که میگوید: الباب الثانی والعشرمن الواحد الخامس فی دفن الاموات فی احجار المهرم و جعل خواتیم عقیق فی ایدیهم یعنی اموات بایستی در سنگهای مرمر دفن شوند، بنده گمان میکنم صاحب این فکر نه تنها از شئون شارعیت آسمانی واستعداد قانون گذاری زمینی بی نصیب بوده، بلکه حرف از روی حساب هم نمیخواسته بینند، آخر چطور ممکنست افراد بشر باین حکم عمل کنند تمام مرمرهای دنیا کفایت دفن اموات یا ثصریه را نمیکند، با اینکه جنابالی الآن فرمودید که صاحب این فکر تصریح کرده است که من با همین کلمات غلط بر دنیا حکومت خواهم کرد بر فرض اینکه مطابق پیش بینی این شارع تمام دنیا بایش شدند این حکم را چگونه مجری خواهد کرد.

الباب الحادی و العشرمن الواحد السادس فی ان لا يجوز ضرب المعلم الطفل ازيد من خمسة خفيفه و قبل ان يبلغ خمس سنين فلا يجوز الضرب مطلقاً.

یعنی جایز نیست برای معلم که بیش از پنج سن به آهسته بشاگرد بزنند و قبل از آنکه پنج سال از سن طفل بگذرد زدن او اصلاً جایز نیست راستی نمیدانم در کجای دنیا معمول است که طفل را قبل از پنج سالگی بتحصیل بگمارند که این شارع مهر بان ب طفل قبل از پنج سالگی زدن او را قدغ نموده است – و بازمی گوید :

الباب الثالث والعشرمن الواحد السادس فی ان بيت النقطة لا يجوز ان يزيد ابوابه على خمسة وتعدين .

یعنی جایز نیست که خانه نقطه بیش از نود و پنج درب داشته باشد.

واقعاً مورد حیرت است قرآن منسوخ شده فقه اسلام که دنیا کنوی را استحکام میانیش خیره کرده لازم الزوال است ولی کتاب «بیان» با این بیان باید بر عالم حکومت کند. البته نوع بشر در قرون مدیده و اعصاره عدیده خود را باعلی درجه ترقی و تکامل رسانید و بسبت ترقی بشر قوای تشریعی (از قدرت و مشیت صانع موجودات در انبیاء) و مظاهر مشیت نیز ترقی ندود تا کار باین جاری سید که انبیاء سلف باید خانه نداشته باشند ولی قائد مذهب و طریفه شمادر اثر این رشد و ترقی آداب بشری، اید خانه اش نود و پنج درب داشته باشد و بازمی گوید :

الباب السادس فی ان لا يحل السفر لاحد الا اذا اراد بيت الله او او بيت النقطة بعد الاستطاعة .

یعنی حلال نیست سفر کردن برای احدی مگر آنکه قصدش زیارت خانه نقطه باشد با استطاعت و بعد در ترجیمه عبارت عربی بفارسی مدت سفر را نیز تعیین میکنند باین عبارت (وزیاده از دو حول در سفر اذن داده نشده و مبدأ حساب از روز خروج از بیت است تا دخول در آن و اگر تجاوز کند دویست و دو مثقال ذهب یافضه بر آن ظوری که حکم شده ادنی باشد) در این قانون کسی برای تحصیل علوم واخذ فنون حق مسافرت ندارد و انگلی کجا وظیفه قانون گذار است که مدت مسافرت را تعیین کند.

مبلغ ببهائی - جنابالی کتاب «بیان» را در دست گرفته اید و قرائت میفرمائید من هم ساکت هستم ولی از این نکته غافل هستید که ما نباید تکلیف مظاهر ظهور اتعیین کنیم شما خودتان میگوئید قانون گذار البته قانون گذاراً گر بخواهد مطبع ما بشد باماچه فرق خواهد داشت شما میگوئید تیجۀ این حکام مندرجۀ در «بیان» چیست من هم میگویم تیجۀ حج در اسلام چیست که اسلام واجب کرده است که در هوای گرم

برون دور آنجالی لی و حر کات دیگری بکنند که امروز زنایا باین حر کات میخندد آخر نتیجه ای لی کردن چیست بشر چه استفاده میکنند از پرتاب کردن هفت سنگ بیک نقطه یا صدهزار فقره ریک شب در یک نقطه مجتمع باشد چه نوعی بجماعه بشری خواهد رسید البته انبیاء و مظاهر ظهور در احکامی که وضع میکنند از طرف خداماً مورند و مصالح آن را نمیدانم و در عین حال همین کتاب بیانی که شما احکامش را غیر عاقلانه میدانید و باعقل خودتان سنجش میکنید هزارها نفر روی آن جان داده اند و هزاران خانواده در راه او بیارادنا رفته است.

نگارنده - البته بندۀ عرض نمی کنم که قانون گذار بایستی تابع و مطیع بایاشد ولی عرض میکنم قانونی که میخواهد تمام قوانین را نسخ کند باید قانونی داشته باشد و حواج بشر را رفع کند و بندۀ در کتاب «بیان» هر چه نظر میکنم یک اصلی نمی بینم که بتواند کوچکترین احتیاجی از احتیاجات حوزه اجتماعی بشر را مرتفع کند اما اینکه فرمودید نتیجه حیث در اسلام چیست نتیجه حج را خود قرآن بیان فرموده اگر در نظر داشته باشید شب دیگر از جلسات گذشته عرض کرد که قرآن ماسما نهای پس از ذکر هر حکمی اغلب علت و نتیجه حکم را بیان میکند نتیجه حج راهم اینطور بیان فرموده «لیشیدوا منافع امهم و بذکروا اسم الله و لیطفووا بالبیت العتیق» یعنی حج واجب شد بر مسلمانها تا منافع خود را مشاهده کنند و خدای را یاد کنند و طواف بر بیت عتیق بینایند ملاحظه میفرمایید سه نتیجه برای حج در نظر گرفته شده است در قرآن نتیجه اول که آن را مهمنتر از دو نتیجه دیگر فرض نموده و ذکر آن را مقدم داشته است اینست که میفرماید منافع خود را مشاهده فمایند و گمان میکنم

حضر تعالیٰ برای اینکه میداند حج بر متمولین و صاحبان استطاعت واجب است عقلائی بودن این حکم را تصدیق فرموده و منافعش را منکر نباشد چه این اصل قابل انکار فیست که تجدید طریق تجارت یازد از اعتراف، و یا طرز تشکیلات در جوامع بشری همیشه از طرف اغیانه و متمولین و صاحبان سرمایه است زیرا این طبقه بواسطه سرمایه خود میتوانند در تجارت و سایر حرف و صنایع طریقی را تخدی کنند که برای مملکت نافع باشد بینا بر این اسلام بمسلمانهای دولتمردان کرده که در هر نقطه ای از عالم که سکونت دارد ندرستین زندگانی الزاماً یک مرتبه بسفر حج برآورد و در این مسافت از مناطق و ممالک مختلفه که عبور میکنند بدایع و مستحد ثابتی که در غیر مملکت خودشان مشاهده مینمایند از قبیل اخترات صنعتی و اکتشافات فنی برای مملکت خود تحفه ای بپرند.

نتیجه دوم باد کردن خدا نتیجه سوم طواف بر بیت که این از تشریفات دین است ولی منظور اصلی از سفر حج بشاهدت قرآن این است که متمولین هر مملکت در سیب آفاق واقف آنچه را ذهباً برای وطن خودشان نافع دیدند بر سرمه ووغات بیاورند «لیشیدوا منافع فرموده» بندۀ حاضر این حکم را بدست تمام عقایل دنیا بدھ و بینیم آیا تصدیق میکنند به عظمت فکر قائد اسلام یا خیر، این قائد عظیم الشان محض علاقه مندی بر شدو ترقی و آسایش معاشی و معادی امت خود میمیل داشته که همه ساله منافع اجتماعی امتش تجدید شود لذا مر بحج فرموده است.

نگارنده - یکی از احکام بیان که بندۀ هر چه فکر میکنم ازاو چیزی نمیفهمم والبته فکر من ناقص است و میل دارم حضر تعالیٰ نتیجه این حکم را برای بندۀ بیان فرماید این است که میگوید الباب الاول من الواحد السابع فی تجدید الکتب اذا نقضی علیهمها اثني و ماتین حوالاً و امحوا ما کتب من قبل یعنی هر دویست و دو سال یک مرتبه بایستی

کتب تجدید شود ، و کتابهای قبل هرچه هست محو گردد و باز این حکم است که میگوید : **الباب الثامن من الواحد الثاني يجب على كسل نفس ان يورث لسوارته تسعه عشر او راقا من القرطاس يعني واجباً است برهـر كـسى كـه برـاي وارـث خـود نـوزـه وـرقـ كـاغـذاـرـ** بـگـذـارـ وـبـازـمـيـگـوـيدـ الـبابـ الـخـامـسـ وـالـعـشـرـمـنـ الـواـحدـ الـثـانـمـ فـيـ انـ فـرـضـ لـكـلـ اـحـدـ اـنـ يـتـاهـلـ لـيـقـيـ عنـهـيـ ماـمـنـ نفسـ يـوـحدـ اللـهـ يـهـمـاـ وـلـاـبـدـانـ يـجـتـهـدـ فـيـ ذـكـ وـ انـ يـظـهـرـمـ اـحـدـهـماـ ماـ يـمـنـعـهـماـ عـنـ ذـكـ يـحـلـ عـلـىـ كـسـلـ وـاحـدـ اـنـ يـادـنـ دـوـنـهـلـانـ يـظـهـرـ عـنـ الـثـمـرـةـ يـعـنـيـ وـاجـبـ استـازـدواـجـ بـرـ تمامـافـرـادـ تـآـنـكـهـ فـرـزـنـدـيـ اـزاـوـبـاقـيـ بـمـانـدـ وـ اـگـرـدرـزـنـ يـاـمـرـدـ مـانـعـيـ پـيـداـ شـداـزـ آـورـدنـ فـرـزـنـدـ حـلـالـ استـ كـهـاـذـنـ دـهـ هـمـسـرـخـودـ رـاـبـرـايـ آـنـكـهـ ثـمـرـهـاـيـ اـزاـوـبـاقـيـ بـمـانـدـ .

يـكـيـ اـزـحـضـارـ - پـسـ اـزـايـقـرـارـشـاـ حـاضـرـ نـيـسـتـيـدـ كـهـ باـيـنـ اـمـراـيـمانـ بـيـاـوـرـيـدـ كـهـ اـيـنـظـوـزـ بـنـظـرـاعـتـرـاضـ نـظـرـدـاـيـنـ كـلـمـاتـ مـيـكـنـيدـ .

مـبلغـ بـهـائـيـ - اـزـايـنـ عـبـارتـ اـخـيرـمـرـادـ اـيـنـ نـيـسـتـ كـهـ زـنـ وـشـوـهـرـ بـدـونـ طـلاقـ وـ تـقـرـيقـ اـذـيـكـيـگـرـ بـادـيـگـرـ هـمـ سـتـرـشـونـدـ زـيرـاـهـمـينـ كـتـابـ بـيـانـ مـيـگـوـيدـ زـنـ وـمـرـدـ نـامـحـرـمـ بـيـشـ اـزـنـوزـهـ كـلـمـهـ حـقـ نـدارـنـدـ باـهـمـ حـرـفـ بـزـنـدـ .

نـگـارـنـدـ - عـيـنـ عـبـارتـ رـاـبـنـدـ اـزـرـويـ كـتـابـ قـرـائـتـنـمـودـمـ چـيزـيـ نـهـ كـمـ كـرـدـ وـنـهـ اـفـزـودـمـ درـايـنـمـوقـعـ شـامـ حـاضـرـشـدهـ آـقـايـ مـبلغـ شـامـ مـيلـ نـهـرـمـودـنـدـ زـيرـاـعـذاـ خـورـدـهـ بـوـرـدـ وـلـيـ بـنـدـهـ بـحـكـمـ «ـاـذـ جـاءـ الطـعـامـ بـطـلـ الـكـلامـ»ـ بـاـكـمالـ مـيلـ وـرـغـبـتـ غـذـاـخـورـدـمـ وـپـسـ اـزـصـرـفـشـامـ يـكـيـ اـزـآـقـيانـ حـضـارـ فـرـمـودـنـدـ چـونـ مـاهـ عـبـادـتـ وـرـوـزـهـ ماـ اـسـتـ «ـشـهـرـ العـلاـ»ـ لـذـاـ فـعـلاـ مـذـاـكـراتـ وـجـلـسـاتـ مـاـتـعـطـيلـ باـشـدـتاـ بـعـدـاـزـمـاهـ رـوـزـهـ .

نـگـارـنـدـ هـرـ طـورـ آـقـيـانـ مـيلـ دـارـنـدـبـنـدـهـ هـمـ مـطـيـعـ هـسـتـ اـطـلاـعـ بـاـ آـقـيـانـ اـسـتـ .